

انتم نهاده تقدیر من تعالی که بر منی بنمایست و ملاقات من با شما هم تقدیر من است و از این جهت هر چه فرموده و از این جهت هر چه فرموده
 دستور من است که از منی خود بنمایست و ملاقات من با شما هم تقدیر من است و از این جهت هر چه فرموده و از این جهت هر چه فرموده

و اما طبع کتب و نسخ
 عهد اعلی واکرام برده افضلایام کرامت
 انجمن الیه کمال مشهور است و در این
 عهد اعلی واکرام برده افضلایام کرامت
 انجمن الیه کمال مشهور است و در این

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3405

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت نیروان نگارش نوت و ارشاد و جهان البیوت اقربا و موالی آن بود
منطبع انومان فلان سمو المکان باو که از دیرباز بعضی اجاب دوستان زمین نامه نگار اول من بود
محمد یوسف علی ایوبی که سندی اصل گو یا موی مولد که موی موطن مستدعی آن بود که کتابی در علم
سورنیش محتوی جمیع مسائل و تفصیل اختلافات جماعه اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف
جماعه بزمیدشت تا آنکه انجبالا اهل الصدق الاجاحید بکات روحانیه روح کمالات جدیدیه مستعد فی
حکیم شام علی رقاء الله علی معراج مقصده الخفی و مطلبه الخی ازین کار معذورم نه شسته بر آنم و شسته
وانی بیانی کافی بر نظم الفرائض منقوله جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اغنی المر
مقولوی جمیع مسائل ساکن استندی اغرقه الله فی سحار الرحمة و الغفران شمل بر جمیع مسائل این علم و تفصیل
اختلافات فرائض با مقدار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث از
از فرائض کتابیه دست بهم داده بود که بدست بر دو موکلان اجل نقد حیالش بتاراج فدا رفت و نظم
من یفیع الناس من سبب انجامة قرطاس دوم و آنچه در محفلین فن بود طبیعت بدان مسامحه نمود بصرفه کاغذ
بر اصل نظم و تکالیف بر تقدیر خاتمه کثیر اللغز اخروم و با سراج ایمنه ختم نمودم و آنرا بهر جناب فضائل
شخصه حضرت فاضل آیت الله و چرخ دودمان سیادت فی دماغ خاندان ریاست جائز کمالات بی نوع انسا
نفاقه خارج از حیطه شرح و بیان شیم قیام مملکت حیدر باو ناظم نظام سلطنت امین البلاء و دستور اصف نشان فی
حق الملک شجاع الله که میرزا صاحب علی خان صاحب دریا لار جنگ اید الله البریة باو امته و الله العا
لی لا یحیی البیاتی که دانستم بیست یک سال پیش بران زمین قبول بدو نوبت بر دیده مامو

ه از حضرت ختم المرسلین سید المرادین الاخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه جمیعین ناگوارست که تعلموا الفکر الفی و
اناس فانما نصف العلم کما انتم من این علم از واجبات است و نصف علم است که از ان مصرف ترکه نیست و البته
این را علم موارث نیز گویند و موارث یعنی میراث است یعنی حق که منتقل شود از میت بدیگری و غیر ان
مصرف است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت براساس ورثه معین گشته و منصوص
ترکه میت است بوجه صرف در معارفش و غرض از ان عصمت از خطا و تقسیم ترکه است نه انما است
و شرح الکتاب و التذوق للمعانی و ابواب و الیه المرجع و کتاب بسم الله الرحمن الرحیم
بنا بر بنام خدا که بود بی شریک بی عیب نقشبند طراز کون مکان به چهره پر واز پر واز کبر و جهان به
من بند و چهره پر واز منصف نقاش و مصورست و طراز بکس طایفه معنی نقاش و نگار
نا موجود و نامعدوم عقل از فهم گشته او محروم به خرد گشته بیخ اهل خسر و دخلی از فهم ذات او نبرد
میجی میشت و ارشاد هم به غیر او نیست مالا کما علم به نعمت صلوات خدای عزوجل به بر سبب محمد مرسل
شاید بسوی تحریف اضافت مبدل منه بسوی بدل است مرسل اگر چه بظاهر صفت محبت است لکن حقیقت صفت
تسبیح کائنات و سرورین به سر بفر کشتن آسمان زمین به زبده به هم زای همه معنی خلاصه به غیر تر که کسی
بمعنی مطیع و متقا و او شد نیست به شرف گوهر وجود و به نقاش آسمان در انمو قبا و به با و هر دو به سبب است
یعنی ظهور است به خوشترین اما بود و نامشش به واجب به الا تشال الحاکمش به رحمت حق که
به پایانشش به با و اتم برآل و یارانشش به مناجات جعفر از جرم خود و پشیمانم به آتش حشر تر که به عالم
در جهان کسی بود و عبارت از بقیاری ستای از حشر است این که هر از گناه توبه یاریم به بقیاریم به
تا بس جرم ما و ارم به نظر خود به پشت پا و ارم به نظر به پشت پا و شش کنایه از شرمندگیست که شرمند به شرم
نیکند به شرم و گریه و در دل شب به شرم و میل اشک یار به به شرم و روز و شب عاگردن به از معاذ خدا که
زیر شعار به ای مصاحبت ملازم است ای شرم مصاحب ملازم گریه و شرم ملازم میل اشک ملازم
یارب و شرم ملازم دعا گردن در روز و شب و خدا خدا گردن کنایه از توبه گردن و خدا گردن شرم
بجای من نظری به و به نفعان من اثری به ایچه خدا بر حال من نظر رحمت فرمای و در راه و
تسا من اثری بخش که خرم کنان مرا سوخته بر باد و به در خرد تو مرا پناه نیست به به یک سو تو بی رخ
به به تنای لطف به شاری به آمده بر درت گندگاری به شرم شارانیم به معنی بسیار به یاد و کوز اند است و
النگاری تنگیم به است بر تحقیر به ای خداوند کار ساز جهان به بی نصیبش از لطف خویش مران به
من مصرف مال متروک به هر که میر و بعین با لش اگر به حق غیر نیست مال و در اول این حق دان

تجان صورت مال متروک

[illegible]

بالاتفاق و در سبب عیال اختلاف است و باقی تقاسم بالغ نیستند و هم قی یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
 غلام خالص یا ناقص مانند کاتب مذکور و ام ولد پیش عهد و ارث می شود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
 ابو حنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم دارد و همچنین است نزد امامیه موم اختلاف بین یعنی
 کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث می شود و نزد امامیه مسلم از کافر و ارث می شود و معتق بر عکس و بالاتفاق
 سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث می شود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در قول اسلام
 با وجود اختلاف اندام با هم توارث تحقق است و امامیه خروج و قذف غلور از موافق ارث نوشته اند و
 در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان گفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان
 اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عده الاوثان و در زمان اعتبار این موافق گفته مذکور اختلاف
 است اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم تم ترکه اعتبار کنند
 پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارث را از او
 گردید یا کافر که وارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود و بخلاف اهل سنت چنانچه
 اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دارد اسلام و کفر
 چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثلا کافر در دار الحرب است و در دار الاسلام کافر و در دار الاسلام
 است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم اختلاف حکمی دارد چنانچه در دار الحرب کافر و در دار الاسلام
 در دار الاسلام اندکن حکم هر یک مختلف است که متاسن در شمار اهل حرب است که رجوع به حرب
 تواند نمود و همیشه مقتضی دار الاسلام تواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دارد و حق کفار مانع ارث است
 نه در حق مسلمین چنانچه اهل یعنی دار با عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث
 تواند شد و نزد اخویه امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موافق ارث ایهام وقت موت است
 چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میزند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریا غرق شوند
 یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان مده او خواهد رسید و ناظم علیه گفته
 این مانع نمی آید از تقسیم ترکه زیرا که در اکثر کتب این فن بر این بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند
 و در تفرقه سه مستحق چه کس اند با ترتیب در ارث را نیز در تفهیم و تلبیب یعنی مستحق میراث و وفات زنده
 تفهیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشوند سه اول اهل فرض و بعد از آن به نسبی از ذوی الوحمه و آن
 نسبی از ترکه نیست بعد از تفهیم و تاخیر هم علی الارث و اول اهل فرض را حصه دهند بعد از آن به نسبی از ذوی الوحمه و آن
 بعضی عوای فرموده است و در اسلام چنین هم تقدیر است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

کاتب عیال غلام است که از پیش عهد و ارث می شود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام ابو حنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم دارد و همچنین است نزد امامیه موم اختلاف بین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث می شود و نزد امامیه مسلم از کافر و ارث می شود و معتق بر عکس و بالاتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث می شود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در قول اسلام با وجود اختلاف اندام با هم توارث تحقق است و امامیه خروج و قذف غلور از موافق ارث نوشته اند و در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان گفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عده الاوثان و در زمان اعتبار این موافق گفته مذکور اختلاف است اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم تم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارث را از او گردید یا کافر که وارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود و بخلاف اهل سنت چنانچه اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دارد اسلام و کفر چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثلا کافر در دار الحرب است و در دار الاسلام کافر و در دار الاسلام است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم اختلاف حکمی دارد چنانچه در دار الحرب کافر و در دار الاسلام در دار الاسلام اندکن حکم هر یک مختلف است که متاسن در شمار اهل حرب است که رجوع به حرب تواند نمود و همیشه مقتضی دار الاسلام تواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دارد و حق کفار مانع ارث است نه در حق مسلمین چنانچه اهل یعنی دار با عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث تواند شد و نزد اخویه امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موافق ارث ایهام وقت موت است چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میزند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریا غرق شوند یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان مده او خواهد رسید و ناظم علیه گفته این مانع نمی آید از تقسیم ترکه زیرا که در اکثر کتب این فن بر این بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند و در تفرقه سه مستحق چه کس اند با ترتیب در ارث را نیز در تفهیم و تلبیب یعنی مستحق میراث و وفات زنده تفهیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشوند سه اول اهل فرض و بعد از آن به نسبی از ذوی الوحمه و آن نسبی از ترکه نیست بعد از تفهیم و تاخیر هم علی الارث و اول اهل فرض را حصه دهند بعد از آن به نسبی از ذوی الوحمه و آن بعضی عوای فرموده است و در اسلام چنین هم تقدیر است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سیمی معین از تمام سینه که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس است بکتاب بو سننت و اجماع است ثابت شده باشد و عصبه و لغت بمعنی پی و معنی اقربای پیری است و در اصطلاح این علم عبارت از وراثتی است که بر چهار اهل فرض باقی مانده باشد پس بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام باید و علمای امامیه عقیده بر آنست عبارت از شمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارشاد دانسته و عصبه نسبی و ذورحم هر دو را اهل فرض و ذورحم میگویند و نزدشان درین فرق سبب ارث دو گونه است یک نسب و دران داخل اند اصول و فروع میباشند فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب ارث و دو قسم است نکاح و ولایه نسبی بعد از وکه نام او به گشت مولی العتاقه ای خوشنود یعنی بعد عصبیات نسبی و مرتبه عصبه نسبی است و آن عبارت از مولی العتاقه است که منتفق کسیر تا باشد یعنی از او کنده مرد باشد ازین در صورت فقیران عصبه نسبی و ارث ترک مستحق بالغ میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه نسبی میراث نیست سه عصبه است ذکر اول پس از آن که رود و الفرض از نسب میدانند لفظ پس از آن در فروع اول یا متعلق بعصبیات ذکر باشد یا متعلق بجمعه انچه همین یک لفظ کسیر هر دو کافی شمرده یک دیگر در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبیات نسبی ذکر مولی العتاقه بدینند و عصبیات نسبی از آنست و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقه را درین نسبی نیست و مختار امامیه هم همین است لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت از او کنده ولای او بر برادران و اجداد و اعماش و اولاد و انما متعلق میشود و دیگران نمی رسد و اگر عصبیات ذکر مولی العتاقه هم بعد دوم باشند پس ترک نیست از ذوی الفروض نسبی نیست و در امامیه و بر ذوی الفروض نسبی نیست و زوج و زوجیه و نسبت و چون نزد امامیه اهل محراب نسبی عصبه باشد یا ذوی الارحام مقدم اند بر مولی الموالاته و ذوی الفروض و ذوی الارحام محسوبند و در بر ذوی الفروض بعد از تمام و نسبی متفق علیه این قوم است و در بر ذوی الفروض خلاف کرده اند و فخر عجم را در سنت سه ذورحم است بعد از آن مولی از موالات تر ذوی و انما نسبی اگر کسی از عصبیات اهل فرض سوی احد از همین نباشد ذورحم و ارث میشود و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با نسبت قرابت دارند لیکن عصبه اهل فرض نیستند و نزد امامیه نهاده اند و اقربا بر وراثت آن کسی تقدم دارند و بصورت تقدم ذوی الارحام مولی الموالات و ارث است و عصبه موالات عبارت است از اینکه شخصی قبول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی اگر جنابتی از من سبب نزد شدن فرائض آن باشی بعد از من مالی را بگیرد و کس گوید که قبول کردم پس قبول کننده از مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده قبول النسب با تو بگوید مستحق چنین تقدیر از موالات است و این مستحق شود و هر یکی دیگر بر مولی الموالات تقدم و هر دو بعد از ارث قرار دارند

و نزد امام شافعی و لایحه ای را اختیار می نیست و مذمب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است و علمای ایشان
 این ولایه را بولای همان جریه تعبیر میکنند و بعد از اینها مقرر می نمایند که بالنسب بر دیگر باین عنوان که دیگر
 شود و نه زین اقرار و نسب ثابت و مقرای یار و مرد بر قول خویش هم ظاهر و نشانی از مذکوب ای با بر
 یعنی بعد موی المولات مقرر به بالنسب علی الغیر و ارشاد است ای شخص که اقرار کرده شد به سب او به نسب بر دیگری
 باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرر به آن غیر ثابت نشود و مقرر به آن اقرار کننده برین اقرار خود و غیر مذکوب
 او را ظاهر نشود یعنی کسی که اقرار کننده را مذکوب ننمود و پوشیده نماید که مقرر به شرط بشرط است و اولی آنکه اقرار
 نسبش بر غیر باشد بر خود و مثلاً شخصی مجهول النسب کسی گوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
 نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این من است نسبش با اقرار مقرر ثابت خواهد
 و داخل ورنه نسبیه خواهد گردید و دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرر به غیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش با جد
 تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی و ارشاد است شرعی نخواهد شد مگر آنکه مقرر اقرار خود
 بگوید که اگر اقرار بر کرد و در وقت بنوعی ثابت نخواهد شد و بشرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
 از اقربای نسبی مقرر باشد نماید لیکن این بشرط را ذکر کرده که متقابل در وجه و ارشاد مقرر به باین بشرط
 توان رسید و مقرر به باین بشرط از آن و ارشاد است بشرط و مقرر به با دعای اقرارش خود و مستحق مال
 خودش گردانیده و نزد ائمه عشریه بعد ولای همان جریه یعنی ولای مولات آخرین مراتب ارشاد
 ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن واری تمام ترک نیست با امام مطلق الشیعه خواهد بود
 و در صورت بودن تنهار و چنانچه زمره ورنه بعد از انقضای حقش باقی مال با امام زمان میرسد و غیر مذکوب
 امام اختلاف است که برای امام امامت دارند یا بر فقرائش نمایند پس ادعای و هیبتی است که آن
 بر زیاده شد از ثلث ایما که یعنی بعد از آن مال مشرک یا ادعای و هیبتی که زائد بر ثلث مال
 بر دارند و از بعضی کتب امامیه مستنبط میشود که اجزای و هیبت زائد بر ثلث مشرک مقدم بر ارث امام
 است و بعد از اینها بنده به بیت المال مال مشرک ای خفته فصولی به بیت المال آنست که حکام
 عادل جاس مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا خیره نموند و قس حوائج محتاجان از آن نمایند
 و نزد امامیه چون خاتم مراتب ارشاد و لا اله الا الله است به بیت المال سلطانین را مال مشرک یعنی
 نیست و بر بقیان ورنه نسبیه که اهل فرسخ و عصبیه و قریه و حرم و غیره اهل فرسخ از
 سهم دارند و آن سهمیه و قریه و حرم بود پس از آن سهمیه و ارشاد است نسبت نسبی سهمیه از آن
 سهمیه یک اهل فرسخ و عصبیه و قریه و حرم اند و حال آنکه این سهمیه سهمیه است که گوید

مجلس

مجلس

ثلث حق و نیست و تمام خاله چینی هم خاله علامیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرض میسرند و هم خاله اخیا فیه که اعمام را
 دوی تنها یک ثلث با خال و خاله غیر اخیا فیه بغلام و حدت سدرس ثلث و بحالت زیادت ثلث ثلث یعنی هر کس که
 و این هر چهار از طبقه ثالثه اند و از دهم و چه که با هر طبقه وارثه است با ولدیت ثمن و بدو ثمن بر بی فرضیه و نیست
 و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از این
 نیستند که براسه اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربا است اند سنها هم است
 فرض خالص سدرس دی بر پدر و ابن یا ابن ابن است اگر چه مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر درین شعر
 چنین مناسبت است سه فرض خالص سدرس رسیده پدر و است با ابن و ابن ابن اگر چه یعنی پدر را سه حال
 اول فرض محض که سدرس است بوسی بر سدرس و آن چیزی دیگر با و غیر سدرس و این در صورتیست که پدر را بر سه
 یا بر سدرس و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با سفل اولادیت است ذکر باشد یا انات عالی
 یا سافل و دوم عصوبت محضه چنانچه میگویی سه غیر تعصیب حق دیگر نیست و ولد ابن هم ولدگر نیست یعنی در صورتیکه
 اولادیت اولادیت نباشد بر عصوبت میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نزد اثنا عشریه تعصوبت سدرس
 بفرض و باقی بر و خواهد گرفت شوم فرض تعصوبت بر دوسه فرض تعصیب حق و هر دوسه است یا بنت ابن
 اگر با و است یعنی اگر باید نیست و دختر را و دختر پس است باشد و در صورت فرض تعصوبت هر دو پدر را سدرس
 با و دختر نیز نیست خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند عصوبت و نزد علمای امامیه در صورتیست که سدرس باقی می ماند که اگر
 نیست یا بنت الابن را و خواهد گرفت و در تعصیب این حکم نیست و بنت الابن نیست بلکه بنتا نیست هم نزدیک
 درین حکم مشارکت دارد و سهرام چه سه چون پدر و ان تعصیب چه صحیح یک یک در پنج جهات فرق
 مریک بعد ازین فرق راست شرح و بیان به حاجب و مگر پدر را و ان که رسمیت بدخل است پس است
 به صحیح است و در فاسد است و نیست حصه بدست زیادت یک حالت پس چهار چهار حال
 شد یک آنکه اگر ابن یا ابن الابن با و باشد سدرس بفرضیت نهالسه خواهد یافت و دوم اگر اولاد
 تنها باشد عصوبه خواهد گرفت و چه شوم یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق و باشد لکن در پنج جا
 در قضا هر است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدریت حاجب جدیت است و چه صحیح
 است که در نسبش بسوی میت پدریت دخلی داشته باشد مثل اب لاب و اب اب اب اب و هر
 یک یا دخل ام میت میوز آن جد فاسد است چنانچه اب لام و اب ام لام و اب ام الام و آن
 مقام اختلاف جد با اب که ششش بر با بود محلی نموده یک آنکه در سهام آن خواهد بود که پدر را
 باز خود است و پدر را حاجب و نیست یا اتفاق فرقی حق و می آنکه در سهام مادرند که خواهد شد که مادر را

لا اله الا الله انما هو الله تعالى واولاد الله هم اولاد الله واولاد الله هم اولاد الله
 بهر از آنکه اولاد الله هم اولاد الله واولاد الله هم اولاد الله واولاد الله هم اولاد الله
 اول آنکه اگر کسی باشد که پدر و مادر او از اولاد الله باشد واولاد الله هم اولاد الله
 اینها که مستحق تقسیم سادی اند و اولاد الله هم اولاد الله واولاد الله هم اولاد الله
 اختلاف کرده اند درین که اولاد الله را چه واجب میدهند و تقسیم با اولاد الله این فیکند و اولاد الله هم اولاد الله
 اگر چه بنت البنت باشد و نیز جد را چه واجب اولاد الله نشانند سهام مادر سه و ده مادر سیدس اگر با او ست
 نسل اینل این اگر چه فروست و یا رخ و اخت یک فوق ز یک و ورنه از کل ثلث خری بیشک و بد آنکه
 مادر سه حال ست یک آنکه اگر وادیت با اولاد الله این یا فوق او احد از پدر و خواهر یعنی باشد یا علای باقی
 یافته شود سیدس مادر باید داد و علمای انامیه برادران فوق او احد و خواهران فوق او ثلثه و یک برادر
 و دو خواهر را اعیالی باشد یا علای نه اخیانی در صورت اجماع پدر با مادر واجب نقصان مادر یعنی مانع از زیاد
 سهم او بر سیدس میدهند لکن با مادر خود آنها را محجب الارث می شمارند و سهم آنکه اگر از آنها کسی نباشد ثلث کل
 ترکوبی بدینند و نردانامیه محجب نقصان مخصوص به اولاد الله نیست بلکه اولاد و دختر و پسر و دین را هم مخصوص
 الا اقام اند و سهم سنان پدر یا یکی از شش بر وزن ده اگر با و نیست پس شش و از سنان با و بعد سهم زن نصیب باشد
 از ثلث و در این حالت سهم آنکه اگر با و پدر و مادر از و چنین باشد پس بعد از و زن و سهم
 احد از و چنین سهم از ثلث باقی ماند ثلثین باقی با و در باید و او مانع از ثلث نصیب و بر حصه پدر لازم نیاید
 نردانامیه ثلث کل ترکوبی مادر است و همچنین از این عباس سهم از و نیز و دیت سه جای سب چه و اگر انچه
 حکم نصیب است چون پدر یا جدی اگر با و سب جای پدر حصه من مع احد از و چنین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
 او سهم خود ثلث از کل ترکوبی بود و هر چه از حصه احد از و چنین سهم باقی خواهد ماند و در صورت استحقاقی بر و
 خواهد رسید لکن نردانامی یوسف رحمه الله پدر و جد و یک سهم سنان مادر در نصیب و سهم ثلث
 باقی بعد نصیب احد از و چنین خواهد یافت و بعد نصیب اشخاصی به مادر واجب است و بعد از و نصیب
 زحلی نردانامی باقی بر مادر و باید که و آید و نیست که نردانامی اوین نیست و اولادش ثلثه اولی از و ثلثه
 با و جو و اینها احد از و چنین کسی و ارثا ترک نیست با و سهام جد سه و ده جد سه و ده و سهم شش و ده
 اب چه است و خواه لام که کن بعد از این سیدس تقسیم یک سهم هر یک است ام شود و هر سهم ده و سهم هر سهم ده و
 ان سه و اول آنکه سهم جد و منجه خواه پدری باشد یا مادری سیدس است اگر چه از فوق و اما باشد چنین سیدس
 میان آنرا علی السویه تقسیم پذیرد و حال دوم آنست که گفته کن هر یک از جد است یا سیدس یا اولاد

سهام مادر

سهام جد

یا البویه با وجود ام محب می شود یعنی مادر حاجب جدات هر دم است و در نزد مذهب امامیه اثنا عشریه جد و اهل فرض
 نیست و از نقش بقرب است و اولین و اولاد حاجب است و ستم جد و مادری بصورت اجتماع او با جد یا جد
 پدیری یک ثلث است تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شرکت است
 و تقسیم شدن السویه یعنی مذکور و الا نداشت است و جد پدیری با جد یا جد و مادری سخت و ثلث است تنها باشد
 یا با جد پدیری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت
 اختلاف مذکور و اناش الذکر ضعیف لاشی منقسم خواهد شد که گفت یوسف این سدس کیان به سائر تقسیم
 بر برادران هر که قسمت محمد ایحانان + بر جرات لاین سدس نه برادران به یک که نزد خفیه بصورت تعدد و جرات
 و تقسیم سدس میان آنها اختلاف است قول امام ابی یوسف رحمه الله است که این سدس با السویه برادران
 جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد با المناصفه و اگر سه باشد ثلثا و اگر چهار باشد ارباعا قسمت کنند و همین
 قول ارجح است و امام محمد این سدس بر جرات قرابت جدات تقسیم می نماید برادران قسمت میکنند پس اگر یک باشد
 بر و وجود قرابت دارد و جد و دیگر یک جرات قریب باشد ذات القرابتین و ثلث از ان سدس خواهد بود
 و ذات قرابت واحد یک ثلث از ان سدس و همین است مذکور به شیعه و تقیض چنانست که شلثه تقیضی از جرات
 محب عینه خود و تزویج نمود و از وی پسرسه بود و آند پس مادر جد پدیری این بود و جد و ذات القرابتین است که
 مادر جد و مادری او هم همان است و مادر جد پدیری و سدس ذات قرابت واحد است بدین صورت است

ام

ام

ام

اب

ام

الاب

باب چهارم در جرات اگر پدیری است حاجب او چه پدیر میگوید که سبب جد و اگر دیدن اگر جد واقع شده
 یعنی در اثبات کسبوی است جد و اصله باشد مثل مادر جد پس چنین جد و پدیری را جد حاجب است چنانکه
 پدیر حاجب هیچ جدات پدیری است و ازینجا است که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست و به باز قری
 به هر طرفی که هست و که از هر محب بعدی است به سبب بعد ازین باید دانست که جد و قریب به نسبت از هر
 طرفی که باشد مادری یا پدیری برای محب کردن جد و که بعد تر باشد که نسبت است ای جد و قریب حاجب
 جد و پدیری است جد قریب هم حاجب جد پس است با تقارن و تقیض به جد قریب نسبتش اعلی و اگر از ان
 قریبی عاقل و سکن باشد فاسده میست و باز زن اب که با ان نسبت است این تعریف جد و قریب و فاسده است

اما جده صحیح نیست که در نسبت اولی میست جده فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه پسر بی میست نسبت کنند
یک باب یا از آن یک میان دوام واقع شود و هر جده که در نسبت نبوی میست اب و میان دوام واقع نشود
صحیح باشد پس بطن و ام ام اب و ام ام لام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم از چهار جده است ام اب اب ام اب
هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادر و ام اب اب لام فاسده مادر و اب میان دوام واقع شده
و در بطن چهارم از شش جده است ام اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام ام اب هر سه جده صحیح پدر
انده ام اب ام اب بطن بطن میان دوام فاسده پدری است و ام اب اب ام اب و ام ام اب ام اب و ام
اب ام لام هر سه جده فاسده مادر و ام ام ام ام لام صحیح مادر و بطن پنجم از هفت جده است اب اب اب
میرسد پنج از آن صحیح و یازده فاسده و دریافت تعداد جده در بطن دهم محتاج وقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی این قاعده دریافت تعداد جده است احتیاجات از فاسد است که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف تعداد جده در بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جده است صحیح است و باقی لامی فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شد
چهار باقی ماند تضعیف نمودیم سی و دو شدند شش از آن بشمار مراتب بطن صحیح اند و بست و گشت فاسد
و عملی اما میرا احتیاج احتیاجات از فاسد نیست که نزد آنها فساد و صحت جده مانع از این نمیشود
سه ماه بنات به هر یک بنات نصف و هر کثیره و ثلث میدهند بلی تا خیره عصبیات اند با پسر و ثلث
نصف خط پسر و هر یک بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت پسر میست اگر
یک دختر باشد سهم نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حصه نهادند
ست سوم عصبیت که با پسر میست عصبه شود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می برد با اتفاق بین افریقین سهام
بنات الابن سه همچنین است فرض بنت پسر نیست بنت صلب میت اگر یعنی دختر پسرش
حال است پس اگر دختر صلبیه میت با او باشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحد را دو
ثلث فوق الواحد را و از بنت پسر دختر صلبیه مخصوصه نیست بلکه عام از یک دختر پسر صلبی باشد با فتره
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن الابن و ابان مثل بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند
نه و بود یک ز سایه پسر اما علی است ای شود و پسر خرد سن نیست فرض نیست پسر و در باشند ما نقلش شد
یعنی حالت سوم نیست که ابان بنت الابن یک دختر صلبیه نیست باشد ابان یک باشد لکن آنکه در جده ازین بنت
الابن علی است مثلاً ابان بنت ابان سه و ابان ابان ابان است درین صورت سهم دختر و بنت ابان
نموده زائد بر سهم بن خود بود زیرا که بنت صلبیه جده خواه بنت ابان واحد علیا هرگاه نصف سهم دختر

سه ماه بنات
شمار بنات الابن

فرقی از این

پنج خطی غیر سدر نهاده یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت لابن است و دو دختری دیگر از فریق اول باو می محاذی و مساوی البته نیست نصیبی که تر که خواهد گرفت و وسطی از این سه فریق اول باو دختری که محاذی و مساوی است یعنی علیا از فریق ثانی یکت سدرس بدیند باقی ماندن بقیه اش که سفلی از فریق اول و در سفلی و سفلی از فریق ثانی و در سه از فریق ثالث باشند حصه باینها از تر که نسبت نخواهد رسید بلکه باقی بتر که با بجا است از حد موقوفین بر ذوات الفروض مذکور و در خواهند گرفت و در غلامیت نیز با اینها عصبه باین همه کنند از این که در خور می و نیست یا با لابنه صاحب سهم نیست و اصله به نصف سهم غلام می گیرند و بهیست ساقه سوازی او بهیست که به یعنی اگر باین بنات لابن پسری از اولاد لابن نیز در یکی ازین سه فریق باشد ازین همه بنات لابن بنت از عصبه میکند که پسند کرد در درجه باو می محاذی باشد و نیز آن بنت از عصبه میکند که در درجه ازین پس علیا و با لابنه بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض از عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر که که بود در این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پسند کرد میگرد و نباشد که سواست عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسند کرد باشند ساقه میشوند و صورت مسئله اینست

الفرق الاول	الفرق الثاني	الفرق الثالث
علیا بنت لابن بنت ابن سفلی بنت ابن	الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن

بر تقدیر غلام در صورت این مسئله بر پنج نوع متغیر میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این بر دو تر که را بصورت ثلثا تا با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه سوازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و سیم باقیه محجوب خواهند ماند و سوم اینکه سوازی از درجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیا اول و سدرس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیا ثالث و این غلام اخلاصاً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقه خواهند شد چهارم اینکه سجای سفلی فریق ثانی باشد پس بعلیای اول و سدرس بوسطی و علیای ثانی پس سدرس باقی با این بهیست بوسطی اول و وسطی ثانی و علیا ثالث و ثلث سواست باقیه ساقه خواهند شد و سوازی از درجه سفلی ثالث باشد پس نصف سدرس

بندگوارت رسد و بقیه میا غلام و بنات ستمه اثبات منقسم گردد و دو و تقسیم جمع صورت مذکور و لکن ضعف لانی ملحوظ باید و
و نزد امامیه درین ستمه در صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صورت باقیه و دو عدم غلام
ساوی است همه ترک عیال یا فرقی اول بدنیاست پدرش خواهد بستید و دیگر از نصیبی از ترک خود بود و سه
افخوات عینی سه بهر یک کن خواهر عیان و نصف بخش کثیر ایشان بدنی عیال افخوات عیان را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد و دوم اگر فوق او واحد باشد و ثلث باشد بالاتفاق بین افریقین
نقطه شخص درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و ستم که معنی سهم حصه باشد حالت سوم سه عصبه بالغ
چون خود گردد و دو و سه و درخت نصف از سهم بدنی عیال افخوات عیان باو یک مثل خود بخش یعنی عیالی باشد عصبه
خواهر گردد پس ترک عیان را و اخت لکن حفظ الانشین خواهد بود بالاتفاق حاکم چهارم سه بنات بنات
ابن رسان بدنی باقی است حصه ایشان بدنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران عیان را عصبه میکنند
پس اول حصص بنات صلبیه بنات لابن از ترک رسانیده باقی را در حصه خواهران بدینند و بعد عصبه امامیه
با دختران صلبیه دختران پسری بلکه اولاد اولاد افخوات عیان را نصیب در ترک نیست حالت پنجم سه مانع
ارث شان چهار شمره اب و جد نیز این ابن پسریست پدر و جد و پسر و ابن لابن خواهران عیان را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جدا اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار حنفیه است
و نزد صاحبین علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذبح امامیه جویده گوشتا عصبه خواهران عیانیه اند
و نیز نزد این فرقه در مانعیت عصبه با ابن لابن نیست بلکه اولاد اولاد مانع و حاجب افخوات است سه
افخوات علانیه سه نیست از خواهری از عیالی بدنی پدری اخت مثل او دانی بدنی یک کثیر ایشان
ای برادر زاده فرض رسان بدنی هر گاه که خواهری عیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علانیه باشد
شغل قائم مقام آن دانند و این خواهران علانیه را بیست حالت است اول اگر واحد باشد نصف
اگر زائد از یک باشد و ثلث بفرصیت رسانند بالاتفاق بین افریقین سه اخت یعنی اگر یک است و بی
پدری رساند پس همین است بی و وزیکت ندان پس پدری بدین شود از نصیب ارث بر سه و دو حالت
سوم نیست که اگر افخوات علانیه یک اخت عیانیه باشد علانیه را سه رسد خواهند داد و بر سه تکمیل
نشدن حالت چهارم اینکه اگر باو سه افخوات عیانیه زائد بر یک باشند افخوات پدری از ارث محروم خواهند
و نزد امامیه خواهر عیانیه واحد باشد یا زاده سقط علانیه است سه اگر اخ او عصبه باشد بدنی نصف سهم
خود بدنی که حالت پنجم اگر برادر علانی هم با خواهران علانیه باو بود خواهران عیانیه یافته شود خواهران علانیه عصبه
میگرداند و باقی ترک عیان را پسری لکن ضعف لانی تقسیم پذیرد و نزد امامیه در صورت هم بدنی علانیه چنانست

سامع افخوات عیال

سامع افخوات علانیه

میرسد و حالت ششم آنکه به اینات و بنات این سال به از غصبت تمامه ایشان به اگر بجای مصرع ثانیه
 چنین میگفت بهتر بود معنی آنست که اگر بنات صلیبیه یا دختران پیری با خوا
 علامتیه یافته شوند خواهران عاقله را عصبه میگردد و اندر هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند نوچه عصبیت بخوابد
 رسانند و عندالامایه دلاویست نرزد که روانا نشهر که بود و گویا فراتر باشد حاجب نهیاست و حالت پنجم حالت
 حرمان آنهاست باین طریق سه به عللاتی و بنو الاعیان به از آب جد و این بخش دان به ساقط از
 ارث و هم بنو العلات به از آن عینی اسی گریزی داشته به یعنی جمله برادران و خواهران علامتیه و اعیانیه را بوج
 چهار شخص از درجارت سابق باید دانست یکی بجدیت نزد امام اچنینکه جمله کند و بهو مختار خلافا لافیه
 والا مایه و دوم پدرست سوم پسرش چهارم این لابن و نر و امایه سجای این لابن و اولاد و اولاد
 الا و دست که از هر اگر و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنده سبب امایه
 در استناد بنو العلات تخصیص رخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و بر بنو العلات
 مسقط ششم هم هست که بیانش میکند به اخت عینی به نیت و نیت پسر به عصبه گشتای برادر اگر به برادران
 بود و در این به آنجا سبب و نیت نه نشان به یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلیبیه یا دختر پیری عصبه شود و بنو
 را محروم خواهد گشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را با الاستیجاب بعصبیت خواهد
 گرفت و نر و امایه چون با وجود نیت یا نیت لابن اخت عینی خودش محرومیت بگیرد به چهره بیان
 اخت لازم به مادی اخت را گذشت بیان به در میان سهام مادران به یعنی احوال اخت خانی
 سابق در بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق سجال او دارد بیان که دم انجاماید و در بیان
 عصبیات به عصبه را اگر شرح اللمی به نسبی هست یا نه بهی به پنجین است و نسخ بوجود این منظومه
 لیکن آوردن لفظ شرح به التحریک مستغرب است پس سبب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبه را
 چو شرح میطلبی به یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبی و دیگری عصبه
 سببی تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت به نسبی و آن بنفسه بالغیر هم مع الیه یا سببی غیر
 ضمیمه فتنه ضد مجرمه و سکون تمثالیه یعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حیثیت معنی شجر نیست که عصبه نسبی است
 قسم است اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انتساب او بسوی میت دخلاتی نباشد دوم عصبه بالغیر
 و آن زمیت که با عصبه بنفسه عصبه شود و سوم عصبه مع الیه آن زمیت که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از زنی
 زن دیگر مانند از دیگر و میان عصبه بنفسه و عصبه مع الیه و عصبه مع الیه و عصبه مع الیه و عصبه مع الیه
 اصل و میان به جزو اب جزو جد بود پس از آن به یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چهار قسم مختص است

در بیان عصبیات بیان آن است

در بیان عصبیات

قسم اول جزویت قسم ثانی اصولیت قسم ثالث جزو ابیت قسم رابع جزو جدیت الحال تفصیل این اقسام را به
 سه کذب یعنی انش اگر چه باشد است. اب وجود هم اگر چه برتر است. اخ لا یورخ لا اب پس و این
 وان اگر چه هست فرو و همچنین هم و این هم میدان است که غیر باوری ایجاب می کند بر شمر علی الترتیب و اگر
 تو زاری ز عقل و فهم نم یسبب و پیغمبر باید که قسم اول که جزویت باشد بر سر است اگر چه فرو تر باشد یعنی این اب
 و این اب این اب این عقل و قسم دوم که اصل است اب وجود باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب وجود
 و این علی قسم سوم که جزو ابیت بود برادران عینی و بعد از برادران علای آنکه اگر چه فرو تر باشد یعنی بنا بر اینها
 چنانچه این اب این و این اب این و این عقل قسم چهارم که جزو جدیت شده و ابیای اعم همچنین اند یعنی اول
 اعم است و بنا بر آنها که فرو تر باشد و بعد از آنها اعم اب است و ابیای ایشان و پس از ان اعم است
 و ابیای آنها و در هر یک از این انواع اعم ابیای را تقدم است بر علای و قوله هست که غیر باوری ایجاب می کند
 که شرط عم آنکه غیر باوری باشد یعنی برادر اخانی پذیر وجود نبود و تقدیر هم باین شرط هر چند ضرورت نیست که
 بنوا الاخیان از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن بر آن تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخیر به تنبیه که موقوف
 در توریست عصبیات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین است و علیه الفتوی صاحبین امام شافعی
 رحمه الله بنوا الاخیان و العلای را با جدیج و ارث می شمارند و یکی را حاجب می گوی و یکی انکارند و مذنب امامین
 همین است و اختلاف دیگر عقاید است که نزد اهل سنت در پذیرش جمله این تساوی دارند و کبر و صغر آنها را در
 از دیاد و انتقاص میراث و خلعت و احدی از ابیاست و اختلاف این سخنبری از ترک را اند بر حصه
 خود دارند و علای ششیمه بجهه قائل شده اند و آن فتح حامی منله و سکون بای موحده و لغت ثبت علم است
 و بی جز است و در اصطلاح ایشان تخصیص این که بر است لباس بدن میثا گشته و شمیر و صحت خاصه او اگر است
 ترک است و این شیا که هست باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفید نباشد پس این اشیا را اند بر شمس بومی خواهد بود
 و باید داشت که از این اقسام را به عصبیات اب وجود از جمله اهل فرائض اند که گاهی فریضت خالصه دارند
 و زبانی عصبیت خالصه و وقتی عصبیت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت سه است اقرب پس اقرب و ترجیح
 بهجات قرابت است صریح و اقرب و قرابت را باشد و میکند و قرابتش و اینی درین انواع اربعه
 هر که قریب تر است بهت پس همان قریب تر باخذ میراث است پس علم است مقدم است بر علم پدرش و بی
 بر علم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علای و این ابیای اخ علای بوجه قرابت و ارث و حاجب
 این ابیای می شود و ترجیح درین انواع بهجات قرابت است هر که اقرب و قرابت واحد باشد اقرب
 و اقرب است و اراد و مجتوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع علم ابیای و علم علای اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین جمیع این الایحیانی و ابن الایحیانی مقدم است بر علای الحال تا طهر حله است براسه توضیح قوت
 جاسته قریب است بیان میکنم سه چیز که توضیح چیز ده است یعنی اگر نیست بزرگ اگر نیست بیرون بجای این شعر
 چنین میگفتیم سه پدری را شمار کن لاشه است یعنی اگر محاذی وی که توضیح اقربیت و قوت قریب
 از ان تنبیه و فهم میباشد بالجملة حاصل مضمون شعر است که با وجود ایحیانی بر او برانند یا هم بر او را هم بدین
 علای را که تساوی را تبیه باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندان یا همین ایحیانی برای تو بهتر است زیرا که علای
 قریب است و ایحیه دارد و ایحیانی ذوالقرابین است و تذیه با مایه هم همین است که تزیین بجای قریب است
 که در یک مسئله خاص که جمیع این علم ایحیانی با علم علای است پس این العلم ایحیانی حاجب علم علای است نزد
 بسیار عصبیه بالغیر سه دان تو بغیر چار زن کاشان به فرض در هر نصف لاشه است به نسبت این
 بر شری به اخت یعنی و بعد پدری به عصبیه دان بغیر هر یک به باخ و نصف از بده بیشک به عصبیه
 بالغیری زنیکه با عصبیه غصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرضیه اینان نصف و دو ثلث است و
 آن خور و دختر پسر و خواهر ایحیه و خواهر علایه است که هر یکی او اینها برادر خود را که ابن الابن و برادر ایحیانی
 و برادر علای باشند عصبیه بالغیر میشوند و نصف نصیب از در حصه خود می برند با اتفاق فرق همین قدر است
 که اما سه چنین است را با ثبات بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت را ثبات بالعصوه گویند و دیگر فرق آنست که دختران
 پسر را ابن الابن که افضل از آنها باشد نیز عصبیه میشوند و در سبب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیه گذشت نزد
 اما سبب قریب سقط بعد خواهد بود سه زن که او را نشد فرض نصیب به باخ خود و کثرت و تعصیب به عصبیه
 علم چنین میدان به سنت از تیره پسرین خوان به دو تعصیب محضی ذات العصبیه هر چند حکم است شاید پدر و شری
 و شریکه تا علم رحمتی طرفی از اجازت است اگر چنین میگفت بهتر بود و مرد و برادرش تعصیب به نسبت برادرش را
 عصبیه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار است زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفروض نباشد برادر خود
 عصبیه نیامد و برادرش بر چند عصبیه باشد لیکن چنین خواهر را عصبیه نتواند کرد و آن زن ان عمه و بنت عم و بنت
 از اند که در زمره ذوی الارحام نسلاک دارند و با وجود برادران خود که علم و ابن الهم و ابن الایحیانی باشند
 خطی از میرشان دارند و نزد علمای اما میانه اینها نیز از اباب قرابت یعنی از قبیل عصبیه است مطلقه اهل سنت اند
 که با برادران خود و نصف حصه برادران میگردد بقاعده لاند که خط لاشین بیان عصبیه مع الغیر
 دان مع الغیر زنی که باشد عصبیه باز نمیگردد به غیر مادری را که به یار بابت و بنت ابن نظیر یعنی
 عصبیه مع الغیر نیست بل از دیگر عصبیه شود و هر چند فرض آن زن باقی ماند بکیر و نظیر آن خواهر غیر مادریست
 یعنی اخت ایحیه یا علایه که بابت صلبی است یا بنت الابن عصبیه میشود و باقی تر که فراموش میگرد

بنا عصبیه

بنا عصبیه

و در اما سبب اختلاط عصاره غلات و لبن و اولاد این حاجب است که اما الحال فرق در عصب مع الغیر و عصبه بالغیر بیان
 میکند تا آنکه بالغیر گشت غیر در آن به عصبه است منفرد ایجان به در مع الغیر غیر را می یابد به عصبه منفرد و اما اینها
 یعنی تفرقه درین برد و عصبیات است که اگر عصبه بالغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی
 به عصبه است و آنکه عصاره مع الغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی به عصبه است بلکه این مع الغیر
 بعیت کن غیر عصبیت حاصل شده به بیان عصبه سببی به یافتن چون فراغ از نسبی به تا تو اکنون بیان
 کنم سببی به بنده اگر کسی کند از او به دوست مولایش ای حجت نهاده نیست از اهل فرض خود و تعصیب به از
 نسب و ارثش بعید قریب به دوست مولی العتاقه و اثبات به شد بعین که است آخر عصبیات به یقین باید که چون
 بیان عصبیات نسبیه فراغت یافتن اکنون بیان عصبیات سببیه میکنیم تا آنکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
 مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود دلیل اگر از اهل فرض عصبیات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
 نیست بشریت ثابت شده که بعین مولی العتاقه آخر عصبیات محقق شد و وارث ترک محقق خواهد شد و تعصیب
 و ریجای معنی و العصبیه است و شعر آخر خالی از حد ثابت نیست اگر چنین گویند به وارث و او بود همان مولی باشد و
 عصبیت است و از ظاهر دلالت برید عاوان خدشات پاک و صاف باشد لکن این جمیع بود تقدیم به یا بر برخی
 بنزد و بعین بعد ازین انداز هر مولی به عصبیات ذکور این مولی به یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که
 با وجود او ذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبیات ذکور در میراث
 اولی از میراث ذوی الارحام هستند و عصبیات انات چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
 بر ذوی الارحام است و این مسعود درص مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتیق هم شرط کرده اند
 که بوجوب باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا عتیق آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد
 یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی و لا شمرده و در میراث
 مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر اهل داخل و رتبه نسبی اند و در عتیق شرط است که به تبرع باشند عتیق
 واجب بوجوب ذوی عتاقه و غیر آن و عتیق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجوب زمین گیری و کوری شرعی و
 غیره و اینها را سببه گویند یعنی عتاقه میگوید با عتاقش و لا نرسد و نیز عتیق مشروط بعدم الوال نباشد و مولی از ضمان
 جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و بر آنست کرده باشد پس بدین شرط مذکور مولی العتاقه و ارث عتیق
 خود میشود اگر عتیق و ارث نسبی از ارث است باشد و در صورت انعدام عتیق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و لیکن
 نقد آن اینها بعصبیات نسبیه منقسم میرسد و در زمان نهادن عصبیات ذکور آن خود رسید به الا عتاق
 به این فرقین به محرم ذور هم شود از او خود بخود اگر ملک بن قاذبه بعصبیت مذکور ای و به او آنکس رسد بوجوب

ملک و ارث از ارث است و اما سبب اختلاط عصاره غلات و لبن و اولاد این حاجب است که اما الحال فرق در عصب مع الغیر و عصبه بالغیر بیان میکند تا آنکه بالغیر گشت غیر در آن به عصبه است منفرد ایجان به در مع الغیر غیر را می یابد به عصبه منفرد و اما اینها یعنی تفرقه درین برد و عصبیات است که اگر عصبه بالغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی به عصبه است و آنکه عصاره مع الغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی به عصبه است بلکه این مع الغیر بعیت کن غیر عصبیت حاصل شده به بیان عصبه سببی به یافتن چون فراغ از نسبی به تا تو اکنون بیان کنم سببی به بنده اگر کسی کند از او به دوست مولایش ای حجت نهاده نیست از اهل فرض خود و تعصیب به از نسب و ارثش بعید قریب به دوست مولی العتاقه و اثبات به شد بعین که است آخر عصبیات به یقین باید که چون بیان عصبیات نسبیه فراغت یافتن اکنون بیان عصبیات سببیه میکنیم تا آنکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود دلیل اگر از اهل فرض عصبیات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود نیست بشریت ثابت شده که بعین مولی العتاقه آخر عصبیات محقق شد و وارث ترک محقق خواهد شد و تعصیب و ریجای معنی و العصبیه است و شعر آخر خالی از حد ثابت نیست اگر چنین گویند به وارث و او بود همان مولی باشد و عصبیت است و از ظاهر دلالت برید عاوان خدشات پاک و صاف باشد لکن این جمیع بود تقدیم به یا بر برخی بنزد و بعین بعد ازین انداز هر مولی به عصبیات ذکور این مولی به یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که با وجود او ذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبیات ذکور در میراث اولی از میراث ذوی الارحام هستند و عصبیات انات چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه بر ذوی الارحام است و این مسعود درص مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتیق هم شرط کرده اند که بوجوب باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا عتیق آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی و لا شمرده و در میراث مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر اهل داخل و رتبه نسبی اند و در عتیق شرط است که به تبرع باشند عتیق واجب بوجوب ذوی عتاقه و غیر آن و عتیق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجوب زمین گیری و کوری شرعی و غیره و اینها را سببه گویند یعنی عتاقه میگوید با عتاقش و لا نرسد و نیز عتیق مشروط بعدم الوال نباشد و مولی از ضمان جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و بر آنست کرده باشد پس بدین شرط مذکور مولی العتاقه و ارث عتیق خود میشود اگر عتیق و ارث نسبی از ارث است باشد و در صورت انعدام عتیق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و لیکن نقد آن اینها بعصبیات نسبیه منقسم میرسد و در زمان نهادن عصبیات ذکور آن خود رسید به الا عتاق به این فرقین به محرم ذور هم شود از او خود بخود اگر ملک بن قاذبه بعصبیت مذکور ای و به او آنکس رسد بوجوب

بنیاد حضرت و اینها محلی حضرت است و اما سبب اختلاط عصاره غلات و لبن و اولاد این حاجب است که اما الحال فرق در عصب مع الغیر و عصبه بالغیر بیان میکند تا آنکه بالغیر گشت غیر در آن به عصبه است منفرد ایجان به در مع الغیر غیر را می یابد به عصبه منفرد و اما اینها یعنی تفرقه درین برد و عصبیات است که اگر عصبه بالغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی به عصبه است و آنکه عصاره مع الغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی به عصبه است بلکه این مع الغیر بعیت کن غیر عصبیت حاصل شده به بیان عصبه سببی به یافتن چون فراغ از نسبی به تا تو اکنون بیان کنم سببی به بنده اگر کسی کند از او به دوست مولایش ای حجت نهاده نیست از اهل فرض خود و تعصیب به از نسب و ارثش بعید قریب به دوست مولی العتاقه و اثبات به شد بعین که است آخر عصبیات به یقین باید که چون بیان عصبیات نسبیه فراغت یافتن اکنون بیان عصبیات سببیه میکنیم تا آنکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود دلیل اگر از اهل فرض عصبیات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود نیست بشریت ثابت شده که بعین مولی العتاقه آخر عصبیات محقق شد و وارث ترک محقق خواهد شد و تعصیب و ریجای معنی و العصبیه است و شعر آخر خالی از حد ثابت نیست اگر چنین گویند به وارث و او بود همان مولی باشد و عصبیت است و از ظاهر دلالت برید عاوان خدشات پاک و صاف باشد لکن این جمیع بود تقدیم به یا بر برخی بنزد و بعین بعد ازین انداز هر مولی به عصبیات ذکور این مولی به یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که با وجود او ذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبیات ذکور در میراث اولی از میراث ذوی الارحام هستند و عصبیات انات چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه بر ذوی الارحام است و این مسعود درص مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتیق هم شرط کرده اند که بوجوب باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا عتیق آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی و لا شمرده و در میراث مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر اهل داخل و رتبه نسبی اند و در عتیق شرط است که به تبرع باشند عتیق واجب بوجوب ذوی عتاقه و غیر آن و عتیق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجوب زمین گیری و کوری شرعی و غیره و اینها را سببه گویند یعنی عتاقه میگوید با عتاقش و لا نرسد و نیز عتیق مشروط بعدم الوال نباشد و مولی از ضمان جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و بر آنست کرده باشد پس بدین شرط مذکور مولی العتاقه و ارث عتیق خود میشود اگر عتیق و ارث نسبی از ارث است باشد و در صورت انعدام عتیق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و لیکن نقد آن اینها بعصبیات نسبیه منقسم میرسد و در زمان نهادن عصبیات ذکور آن خود رسید به الا عتاق به این فرقین به محرم ذور هم شود از او خود بخود اگر ملک بن قاذبه بعصبیت مذکور ای و به او آنکس رسد بوجوب

الحال ناظم حال تدبیر بیان میکنند که عتیق اضطراری هم موجب ولاست پس بگوید اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
در آید و خود بخود باه اعتنا قش آزاد میشود و بآنکس عصمت ولای او میرسد و بولی العتاق او دیگر دود و درم عبارت از
صاحب قزاقی که سبب هم دولا متحقق شده باشد و ذی رحم محرم آن ذی القربی است که بصورت ذکورت احدی
ذات و شت اخیری شرعاً کالج بینا جائز نباشد و بقید ذی رحم محرم رضاعی خارج شده اند اگر مالک آنها شوند
منعوت نخواهند شد و تحتارامیه اعتناق محرم رضاعیه است باید دانست که اقربانیه هم اندکی قویتر
و آن اصولی اند هر چند بالا روند و فروغ هر چند فروتر باشند هر کس که مالک نیکی ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد نخواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
اتما و اعمام و عمات و خوات و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
لشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرع رجالی قریب به متوسط را همین حکم است و در شرع
نسوان این حکم نیست که بشرع آنها سوا سی و همدین و دیگر بلا قصد آزاد نمی شود و عمو دین و مادران و اولاد
و فروغ است موم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوات و خالات باشد اینها بجز مالک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان الفریقین باید دانست که لفظ کس در مصدقه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد و اگر از آنجا که مالک باشد یا از غیر اقربای او
و در مصدقه دلت که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افتد خود بخود بلا قصد عتیق آزادی می شود
پس بجا می رسد معنی ثانی چنین بایستی گفت مصدقه که بجا می آید در بیت اول و در مصدقه
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود دست تصریح بدان فروز نیست که آزاد و عتقانی و بطنه
مستولده است حره شدند پس بپایه زان سه لایه و بجز بجز خود دند در شرع پدر و اتفاق
انجمنین اگر افتاد که یک بیت دو دیگر سی داد پس مال پدر سه و دختر سه و وراثت
فرض شان ده لایه و بجز آن دو دختر که لو دای و انا پدر شان خریدار آنها بثلث باقیش سه و اولاد
مستولده پس از آنها را بدی سه نفر لایه حبسی صاحب بخت را که دو و سی و صحت مسئله شود و ظاهر از چهل
بیج که تولی باهر آیین مثالی است از مثالی العتاقه تفصیلاً شایسته است که اگر کسی حره را بعد از در ملک خود
آورد سه دختر از آن مستولده شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد و در حریت و عتقیت متبوع
میباشند پس زین هر سه دختران دو دختر که بکری و صغیری باشد و بعضی پنجاه دینار پدر خود را که عتق است
از مالکش خرید که زندگن هر دو قیمت مساوی ندانند بلکه صغری بیست دینار و بکری سی دینار در حریت و عتقیت
داد پس بعد وفات پدر از هر که اشتری و بثلث از هر سه و بقیه بهر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

نعمت معلوم کنی که محروم عبارت از محب و محب حران نیست بل بیان برده و فرقی است آن نیست که آنچه موافق چهارگان
ارث بیان کرده ام که رقی و قتل و اختلاف دین و اختلاف و یا بدید بر که اوسم یکی از این موافق اربعه متلبس باشد
پس از محب نیست بلکه ممنوع و محروم است همچنین از علما صحیح شده و محروم هیچ راه و ارث نیست بلکه فی نفسه
محروم است که وجه دش حکم عدم دارد معنی گشت اندر و پیدا به مطلقا شد ز اهل ارث جدا و گشته یک معنی در
محروم پیدا شد که بعد از آن معنی ز اهل ارث مطلقا جدا گردید که به وجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حبس و اربانی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع است اگر بجای معنی مانعی میفرمود و تصرف ساقط بغیر
مستور بود و بطلان کسی که او محب بود به وجهی کسی شد ای محب به مطلقا غیر اهل ارث بدان به بل به وجهی است و ارث
او ایمان به و ارثش و آن بحق محبت کرد به غیر و ارث بحق خویش شمرده یعنی محروم بطلان آنکس است او بود
محب شده پس محب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او به وجهی وارث است آن وجهی است که در حق محب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر از ارث محب میگردد و اندر نظر ذات خودش غیر وارث باید شمرده
بیان محاراج فروض شش بیان گشت حصه در قرآن به نصف و آن هم ربع من پس از آن به نوع اول
چهار نوع ذکره نشان و ثلث سدس ششم و آن همی مخرج احاد و اما مخرج نصف و و شش داناه و تقسیم بیان شود
چندین است از علم حساب که در تقسیم ترک اقصیاج بدان بیشتر است پس یگویم که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از آن یک نوع که نصف و ربع و ثمن است و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس است و درین فرض لفظی
عجیب است که نوعی ازین هر دو به تصحیف از مرتبه اولی بر مرتبه اعلی تر میگرد و به تصحیف از مرتبه اعلی باقی میماند
شمره چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تصحیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تصحیف شود
آن ثمن بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلثین نصف و ثلثین ثلث و نصفش هلال
و با توجه هرگاه یک یک ثمنها ازین فرض شده و مسائل یافته شود و می بینی همانا آخر مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همانا می نذر و خویش دو هست تا آنکه مخرج کس عبارت از اقل عددیست که این کس از آن عدد و
صحیح میاید و تمامی آنجا عبارت از عددیست که همش از آن کس گرفته اند مثل ربع و ربع و ثمن و ثمنیه و ثلث و ثلثیه
و سدس و سدس و ربع و ربع و سدس و سدس و ربع و ربع و ثمن و ثمنیه و ثلث و ثلثیه و ثمن و ثمنیه و ثلث و ثلثیه
بیان کردیم و اگر از یک نوع دی یا سه کس جمع شوند مخرج کس که آن کس خردی است از کس دیگر که بزرگی
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت این بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی یا کثرتی مخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجمال نصف و ثمن بر خمس و ثمن یا کثرتی ثنائی یا ثلاثی یا کثرتی با سه کس
مخرج سدس اختصار کنند به مخرج نصف شش غیر از آن به با کل و بعضی نوع ثنائی دان به شش ربع و ثمن

بیان مخرج فرض

۵۴۵

۱۰۰ ویدیا معزز و ادیبان کے محل میں ابراہیم انصاری نے بڑا ہتھکنڈا
نصیحہ شکار خان سے لے کر دہلی تک پھیل کر شصت فرسنگ
میں پھیل گیا۔ یہ سب دیکھ کر ان کے دل میں یہ خیال پیدا ہوا کہ

۱۰) علی غفرلہ ماہیہ دران دو صورت امر است
که تفرشان از طبقہ اولی و سطحی الامر خود است
که داخل طبقہ ثانیہ اند و منصفین

بنیان عیول می کنند مخزن ارد و فلبس هام به ساز از عیول این حساب تمام به یعنی افزای خرج مفروض + عدد
نموده فاکند بفروض به عیول و نسبت بمعی جورو میان از حق نقصان زیادت و غلبه است در اصل طالع این علم زیادت
فروزی از جزا و مخرجی است که کافی بفروض محتمله نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض محتمله تنگی کند
بر مخرج مذکور عدد زیادت کنند که بفروض مذکور و وفا نماید و نقصان در حصه یکس واقع نشود بلکه انشای
رسدی و فروض بیع و زبده بر نسبت واحد باشد و علمای نامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجا از شمارند و بعضی
از زیاد و فروض محتمله و استعاض مخرج نقص بر عاری پدید روز و چنین عالمی نمایند و نبات و اخوات

را مورد ضرر سید زو این نایب بن عباس است و در پیش مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و دو سیه البونین زوج و اخوات
 اعیانیه نقصان اربعه بخوابان آنچه شد و مرد اهل سنت در اول از شش هفت عول که گذرید که نصف شش است
 بشمار و چهار که گفتن شش است با ختین بنابر و در تائید از شش بنده عول واقع شود و دو که سیدین است با بونین و سیه که
 نصف است زوج و چهار که نشان است با خوات رسد هر گاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس آنکه تاظم علیه
 میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهم کفایت کند بلکه سهام فرضیه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
 باید ساخت و از عول آنست که بقدری بر مخرج مفروض که ناقص از فرض مجتمع است عددی را که ازین
 افزایش مخرج بقدر فرض مجتمع وفا کند و میشود مخرجی که شد حاصل از اختلاف و نوع که عائل یعنی مخرجی که
 از اختلاف هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و آیین شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
 همان مخرج واقع میشود که از اختلاف هر دو نوع حاصل شده و در مخرج فرض فردی یا فردی یا مختلط از نوع
 عول واقع نمیشود لکن این مخرج درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سیه و اعیانیه
 و دو خواست خیا فیه یک جده که مسئله از شش است با اختلاف ثلثین و ثلث و سید و عول بهفت پس تبدیل این
 یک شعر بدین و شعر فروریست و فضای مقدر قرآن به هفت عدد و آن مخرج آن چهار عائل نمیشود
 زیرا که سبب از آن گاه عائل است ای یارب عرض آنست که فرض مذکور کتاب است در اجله هفت مخرج است
 سبب از آن مخصوص نوع اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت نوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
 است در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین است که دو از ده و بشت چهار بود
 چهار ازین مخرج بهنگامی که دو و سیه چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فرض است بلکه
 خود میتواند بود مابقی سه که شش و دو از ده و بشت چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود این مخرج در بعضی اوقات
 بقدر فرض متعلقه خود با و فانی کنند چنانچه زاید ظاهر شود و تفصیل عول هر یک ازین مخرج نشانه باید شنید عول
 شش و ده اهل خرد و باید هفت طاق هر دو بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق هم بطریق جفت
 طاق در دو حالت یکی باز دیا و سید شش بر ذات خود شش است و این بصورتی که محتاج به عول نیست
 همچنین زوج و هشت اعیانیه و اخت خیا فیه و ماز دیا و نصفش بر ذاتش نماند شود چون زوج و دو خواهر عینی و دو خواهر
 اخت خیا فیه و شش زوج و اخت عینی اختین لام و ام و جفت هم بدو صورتی که زیادت یک شد تا بهشت برسد
 شش زوج و دو خواهر عینی و ماز و شش زوج و یک خواهر عینی و دو خواهر اخت خیا فیه و دیگری زیادت و نماند که در
 مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخت خیا فیه و از این مسئله سنی است بشریحی که قاضی شریح آنرا تفصیل کرده
 سه طاق با دو از ده را عول تا به هفت بمقتضای این قول به چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید که در

در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین است که دو از ده و بشت چهار بود

[illegible]

در روس اخوات سسته و سهام آنها توافق کلی بنصف است و نصف روس با عین برکس اخوات ثلثه اخایینه نامت
 و در این سسته از نه باشد بضر ب سه و سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایچیه
 مسئله از شش محل بنفست و تصحیح از نسبت یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه ششروانی
 از این شمار وجه تعقید خالی از تقیم نیست علی الخصوص من لعی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسیته انداخته هر چند
 باینکه تغییر تن درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سهم صریح و لکن تمام شمار را باین شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهر است
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل نسیس اکثر را و در همان اصل عول ای و انا یعنی اصل ثانی آنست اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداخل باشند پس جمله اعدا و شد اعدا روس متعدد در روسی که
 اکثر باشند آنرا در اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعدا ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از بنفست تصحیح از سجد
 بضر چهار که اکثر اعدا در روس شد اعدا است و در شش بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و عول پانزده و تصحیح از یکده و شش و بضر و از ده که اکثر اعدا و شد
 است در پانزده عول سه در توافق یکی دیگر زن و وفق یکانی حاصل ای پیر فن و در بنفست سوم گرای تو
 شد توافق و گرنه در کل او و همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل و یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداخل باشند پس مسئله از بنفست توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حد المتوافقین
 در کل اعدا و روس آخر ضرب کنند و از حاصل این ضرب را در وفق اعدا و روس ثالثه ضرب کنند اگر حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 را تا اگر حاصل ضرب دوم با این توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و شصت سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی هشتاد
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعدا و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عذر و روس آنها که نباشد که تقسیم پس اعدا و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق بنفست
 بضر سه در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق ثالثه است و بضر ثالثه یکی جمیع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا پانزده توافق ثالثه است و بضر ثالثه یکده و شش و شد و آنرا در اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بیست و شش باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نیز و اما سه

در این سسته از نه باشد بضر ب سه و سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایچیه
 مسئله از شش محل بنفست و تصحیح از نسبت یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه ششروانی
 از این شمار وجه تعقید خالی از تقیم نیست علی الخصوص من لعی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسیته انداخته هر چند
 باینکه تغییر تن درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سهم صریح و لکن تمام شمار را باین شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهر است
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل نسیس اکثر را و در همان اصل عول ای و انا یعنی اصل ثانی آنست اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداخل باشند پس جمله اعدا و شد اعدا روس متعدد در روسی که
 اکثر باشند آنرا در اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعدا ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از بنفست تصحیح از سجد
 بضر چهار که اکثر اعدا در روس شد اعدا است و در شش بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و عول پانزده و تصحیح از یکده و شش و بضر و از ده که اکثر اعدا و شد
 است در پانزده عول سه در توافق یکی دیگر زن و وفق یکانی حاصل ای پیر فن و در بنفست سوم گرای تو
 شد توافق و گرنه در کل او و همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل و یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداخل باشند پس مسئله از بنفست توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حد المتوافقین
 در کل اعدا و روس آخر ضرب کنند و از حاصل این ضرب را در وفق اعدا و روس ثالثه ضرب کنند اگر حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 را تا اگر حاصل ضرب دوم با این توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و شصت سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی هشتاد
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعدا و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عذر و روس آنها که نباشد که تقسیم پس اعدا و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق بنفست
 بضر سه در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق ثالثه است و بضر ثالثه یکی جمیع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا پانزده توافق ثالثه است و بضر ثالثه یکده و شش و شد و آنرا در اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بیست و شش باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نیز و اما سه

جداست و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد ایشان نیست که چهار از و اوج مستحق است ربع و شش اعمام
 مستحق ماتی و نه احوال مستحق ثلث مسئله از و از و ده است و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
 رؤس از و اوج اربعه اعمام مستحق توافق بالنصف است بضرع و وفق احد چهار و از و ده شدند و آخر اعمام احوال
 تسعة توافق بالثلث است بضرع ثلث احد چهار و از و ده و آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا از اصل مسئله ضرب کرد و حاصل
 تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب میراث اند و اعمام بقدر که بعضی بوضوح خوانند گرفت مثال
 مسئله عالم چهار زوجه و شش اخیانیه و نه بنده مسئله از و از و ده و حول بسیر و تصحیح از چهار صد و سی و
 هشت چون در عدد در دس از و اوج اربعه احوال مستحق توافق بالنصف است بضرع نصف احد چهار و تصحیح از و از و
 حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضرع ثلث یکی در کل و دیگری شش حاصل شد و از ضرب این حاصل شد و
 حول چهار صد و سی و هشت و هشت میشوند سه در تباین برین جمیع یک به جمیع دیگر بغیر از شک به بملغش در کل سوم
 لیجان به چنین تا اخیر بعد از آن به جمیع زن باصل و حول ای یار به حاصلش مقسم سهام شش یعنی اصل چهار
 از اصول اربعه آنکه اگر میان عدد رؤس متعدد منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا در و حول الفرق با و
 کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اگر چه
 باشد و در حول آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شش در تصحیح مسئله نمایند مثلاً از و زوجه
 شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست چهار و تصحیح از چهار و حول بدین طریق شش که سه باشد حصه و چنین است
 و دس که چهار باشد سهم جداست مستحق و دو ثلث که شش از و ده بود و تقسیم بنات عشره و هشت و یک ماتی بر
 اعمام سبعة و میان اعدا و سهام جداست و بنات و اعدا در و حول آن توافق بالنصف است نصف و شش و هشت
 باشد و نصف و شش بنات که پنج باشد که تقسیم پس و و و پنج و هفت که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضرع یک در یکی
 و حاصلش در ثلث و بملغش در رابع و صد و ده حاصل شدند و بضرع تباین و اصل مسئله چهار و حول بدین
 و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جداست و اعمام با بنات بهینگی زنی پس شش و ثلث اتفاق فرقی نیست
 که و زوجه و سایر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضرع و دس و حاصلش در هشت و شش عالمه هفت اخیانیه
 اعیانیه و پنج اخیانیه و سه جده مسئله از شش است و حول بهفت و تصحیح از سیصد و سی و پنج بضرع رؤس اعدا
 اعیانیه سبعة و اخیانیه سه و حاصلش در جداست ثلثه و بملغش در سبعة حول بدین که درین اصول از بعد اصول ثلثه
 اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس و انصافاً ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مذکور
 بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را بجهت چنانچه در ضمن مثلاً شعاری بدان کرده شد و بضرع شک
 و شعاع اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغییر در شعاع ضرورت است بکذا سبعة در تباین او و جمیع یک

در این مثال از و از و ده و اوج اربعه اعمام مستحق توافق بالنصف است بضرع و وفق احد چهار و از و ده شدند و آخر اعمام احوال تسعة توافق بالثلث است بضرع ثلث احد چهار و از و ده و آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا از اصل مسئله ضرب کرد و حاصل تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب میراث اند و اعمام بقدر که بعضی بوضوح خوانند گرفت مثال مسئله عالم چهار زوجه و شش اخیانیه و نه بنده مسئله از و از و ده و حول بسیر و تصحیح از چهار صد و سی و هشت چون در عدد در دس از و اوج اربعه احوال مستحق توافق بالنصف است بضرع نصف احد چهار و تصحیح از و از و حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضرع ثلث یکی در کل و دیگری شش حاصل شد و از ضرب این حاصل شد و حول چهار صد و سی و هشت و هشت میشوند سه در تباین برین جمیع یک به جمیع دیگر بغیر از شک به بملغش در کل سوم لیجان به چنین تا اخیر بعد از آن به جمیع زن باصل و حول ای یار به حاصلش مقسم سهام شش یعنی اصل چهار از اصول اربعه آنکه اگر میان عدد رؤس متعدد منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا در و حول الفرق با و کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اگر چه باشد و در حول آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شش در تصحیح مسئله نمایند مثلاً از و زوجه شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست چهار و تصحیح از چهار و حول بدین طریق شش که سه باشد حصه و چنین است و دس که چهار باشد سهم جداست مستحق و دو ثلث که شش از و ده بود و تقسیم بنات عشره و هشت و یک ماتی بر اعمام سبعة و میان اعدا و سهام جداست و بنات و اعدا در و حول آن توافق بالنصف است نصف و شش و هشت باشد و نصف و شش بنات که پنج باشد که تقسیم پس و و و پنج و هفت که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضرع یک در یکی و حاصلش در ثلث و بملغش در رابع و صد و ده حاصل شدند و بضرع تباین و اصل مسئله چهار و حول بدین و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جداست و اعمام با بنات بهینگی زنی پس شش و ثلث اتفاق فرقی نیست که و زوجه و سایر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضرع و دس و حاصلش در هشت و شش عالمه هفت اخیانیه اعیانیه و پنج اخیانیه و سه جده مسئله از شش است و حول بهفت و تصحیح از سیصد و سی و پنج بضرع رؤس اعدا اعیانیه سبعة و اخیانیه سه و حاصلش در جداست ثلثه و بملغش در سبعة حول بدین که درین اصول از بعد اصول ثلثه اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس و انصافاً ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مذکور بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را بجهت چنانچه در ضمن مثلاً شعاری بدان کرده شد و بضرع شک و شعاع اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغییر در شعاع ضرورت است بکذا سبعة در تباین او و جمیع یک

بجمله و در وزن بیشک و در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم که تو خواهی که سازیش متعین و حصه هر فریق از تقسیم سهم هر فرقه از اصل و حول به وزن بمغروب یا بر من بی حول به با حاصل این بقعه جمهوری سهم هر فرقه سهم مذکور به هر گاه حال تقسیم بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طریق مختلفه که سهام و رؤس و رؤس و رؤس آن نهاد مختلف است به نسبت بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تقسیم و تحقیق نمایی که از تقسیم چند بنوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل و مساله غیر عاقله از حول و مساله عاقله بوی رسیده باشد و بیکه را تقسیم مساله اصل و حول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فرقه که سهام اصلی او ضرب کرده اند و تقسیم مذکور یعنی تقسیم و اندک شمار زوج و سه اخوات یا خایه و شش اخوات عیانیه مساله از شش عمل به چون بیان سهام اخوات عیانیه رؤس آنها توافق با نصف است نصفش که سه باشد بگیرند و در صورت میان و رؤس تا ثلث است سه و در ضرب کنند و از است و بهفت تقسیم مساله نمایند و اصل بر آن زوج سه سهم بود و بفرشش در سه نه شدند و بر سه شش خایه و دو سهم بود و بفرشش در سه شش شدند و برای سته عیانیه چهار شوند بفرشش در سه و زده شدند و بیکه از این شش شش متان خالی از سهمی نیست و در شهر اول آوردن شش سهم بفعول بعد فعل او وجود ذکر ففعول در مصرع ثانی تکرار بیجا است که مصرع را بدین مصرع تبدیل کنند مصرع هرگز نشاء تا شود و متعین ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی ذکر اصل و حول زائد است و ذکر مغروب مطلق بلا تعین نمودی مطلب نیست زیرا که فرض نیست که سهم هر فرقه را در مغروب بیکه از اصل مساله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس سجا این شعر چنین بایستی گفت سهم هر فرقه وزن و آن اعداد که از دی اصل هر همان اعداد و در شعر ثالث مشوب بیاست و اطهارای فرقه مغل مضاحت و تقسیم و تغییر سهم کردن و تبدیل مجاز است پس تبدیل این شعر این شعر مناسب می نماید حاصل ضرب سهم در مغروب به است لاریب حصه مطلوب به بیان معرفت سهم هر واحد از سهم هر فریق که اگر خواهی که گروه تحقیق سهم هر واحد از اعداد فریق به سهم اصلی هر فریق ایجا به ساز تقسیم بر رؤس آن به وزن بمغروب خارج و حاصل به سهم هر واحد است ای عاقل به تعینی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از اعداد فریق متعین شود و مترا معلوم کرد و که حصه هر یک از افراد آن فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آن فریق تقسیم سازی خارج قسمت را در مغروب بیکه آن را در اصل مساله ضرب کرده بودی ضرب نمایی حاصل ضرب را حصه هر واحد از اعداد آن فریق دانی مثلا سه جرات مستحق است پس پنج اخوات یا خایه مستحق است شش و بهفت اخوات عیانیه مستحق است شش از شش عمل بهفت و چون بوجه بیان رؤس را با سهم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بفرشش در بهفت عمل بمغروب است و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

که از آن صحیح مسئله میشود سهم هر یک ثلث از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یک یک ثلث و بفریش در یک جبهه
 پنج حاصل ضرب می پنج شد که حصه هر یک از چهار است و همچنین نصیب پنجانیه خمس و بود خارج قسمت
 بر رؤس آنما و خمس بفریش در مضروب شد که چهل و دو شد که حصه هر واحد از فریق اخایات است و کذا سهام
 اعیانیات سبعة چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنما چهار سهم و بفریش آن در مضروب مضروب شد که شصت و دو
 که حصه هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر مسئله را برین قیاس کنند بنگاه در مصرع ثانی شعر اول شجای آحاد
 بر وزن افعال که جمع احد است اعداد بر وزن فعال با هم معادل از احد اعداد و درین قسمت فریق است و بقیه
 پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب میباشد مصرع سهم هر یک جزئیات فریق و در شعر سوم و در
 قباح است یک آردن لفظ مضروب مطلقا که تمش گذشت دوم تحرک با می مضروب که موهم اضافتش
 بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورت است خارج شش برن دران مضروب که
 با صلاش روی همان مضروب حاصل ضرب هر یک از آن فریق است سهم وی بی یک احوال قاعده
 دوم بر معرفت سهام هر یک از آحاد و فریق بیان میکنند و میگویند نیز مضروب هر فریق ثانیه قسمت باز خارج
 زن سهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصلش است که اعداد همان مضروب که در اصل
 مسئله بر تقسیم ضرب آن معمول است بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحاد و شش بطور
 قسمت عالی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق
 دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت می پنج شود
 و بفریش در یک سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور
 بر اخوات پنجانیه خمس است و یک خارج میشود و بفریش در و چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و تقسیم
 همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت پانزده است که بفریش در چهار شدت میشود که حصه هر فرد از
 آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در روش نظم کشیده سه نیز مضروب کن
 نصیب برین و آنچه شد از اصل مسئله تحقیق بسوی عدد رؤس ای محبوب و پس بر واحد شش از مضروب
 بهین نسبت و بر زندها بخت ضرب پنج قسمت یار و تقسیم ضابطه سوم بر دریافت حصه هر فرد از فریق
 طریقه نسبت است که بر هر نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
 آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محض که ده بمثل همان نسبت از مضروب که در اصل مسئله برای تقسیم
 کرده بر بی و از بخت ضرب در پنج قسمت بر بی که این طریقه اصل است چنانچه در مثال مذکور مصدر
 میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جرات داند و میان دو سهم و دوسم خمس خواتن یا بیست و خمس است و دوسم یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصه هر یک از خواتن یا بیست و میان چهار سهم و دوسم سبعة الخواتن یا بیست و چهار سهم است
و چهار سهم یکصد و پنج که حصه باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شش نفرانی اگر بجای سومی حد لفظ بشمار آن کمتر
است بنیان قاعده قسمت ترک که هر ورثه سه ضابطه بهر قسمت ترک است که اگر کسی از سهم یکم بگویم بات
که مال من تقسیم صحیح بگشت متروک قسمت مستحق بوزن متروک و در نه با تحقیق سهم صحیح هر کسی از فریق که مالش بخش ساز
بر صحیح و خارج سهم وارث صحیح است این بیان قاعده آن صورت است که اگر ترک در سهم و دانی باشد
بعد از صحیح مسئله آن در سهم و دانی را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترک بر کسی با تو بگویم که اگر مال متروک
باشد سهم که مسئله از آن صحیح یافته تامل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل است مثلاً صحیح از سجد و متروک هم بگوید
یاسی و شش و گویا مال متروک با ترک تامل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی از هر فریق که بعد از صحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد صحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن و
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخذ عینی که مسئله استش و عول بهشت و ترک بستان و دینار که
میان بهشت است پس سه را که صحیح مسئله حصه زوج است در بست و پنج که عد مال متروک باشد ضرب کردیم
بنها و پنج شد از آن بهشت که عد و صحیح است قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه من دینار حصه زوج
و چون یک سهم ام را در عدد و دانی متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و پنج سفت و بعد قسمت بهشت
سه دینار و یک من حصه ام برادر چون دو و دو سهم هر یک از اقلین را در عدد و دانی ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بهشت صحیح شش دینار و یک ربع حصه بر اخت بر آید بدانکه این من است
توافق ترک با صحیح قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آن را ترک کرده پس فرود شد که در سلسله نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود سه خاص بهر توافق است اینجا نیز قانون دیگر ای و انا مال متروک را بر
با صحیح و در حقیقت توافق است هر یک پس از سهم حصه هر فرد و ضرب در وفق مال باید کرد و وفق صحیح را گرفته
بر آن حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان که هر چه خارج شود از قسمت آن سهم
از برای توافق ترک که با صحیح قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با صحیح توافق باشد
پس حصه هر فرد از تقسیم گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق صحیح منقسم باید نمود و هر
خارج قسمت باشد آن را از حصه هر یکی از هر فریق باید شمر و چنانچه زوج و چهار خواهران عینی و دو خواهران یا بیست
که اصل مسئله استش و عول نه و ترک سی دینار متوافق با صحیح بثلث پس چون سه را که حصه زوج است
در ده که وفق ترک است ضرب کنند سی شود و آن را بر سه که وفق تقسیم است قسمت نمایند و ده خارج قسمت

بنیان قاعده قسمت ترک که هر ورثه سه

بیان قسمت شرک بنظر

بیان نکاح

حصة شود بر باشد و بر اگر یک از اوقات عینیه و افترا فید یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه هر یک از خواهران بر آید سه باز در باب هب بر سه قسمت حصه هر فریق ای محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه در یافت حصه هر فریق را نیز فریق بوده و اگر ترا در یافت حصه هر فریق منظور باشد همین طریقه ضرب تقسیم حصه هر فریق را در باب ثلث در مسئله مذکوره بقاعده اولی عامه حصه فریق اختیار چهار بود و بضرب در است و پنج یکضد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصه فریق اختیار است و در مسئله مذکوره بقاعده مخصوصه توافق سهم فریق از اوقات اربعه ایسانیه چهار بود و بضرب در و فریق ترک چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق از اوقات است بیان قسمت شرک بر غرماسه دادن و ام گزینی تدبیر دین دائن چو سهم وارث گیر که مجموع دینا باصل به مجموع کلی تصور خلل به باز جاری کنای گرامی ذات به آنچه بقسمت ترکات به غیر باقیم غین به و فتح رای مطلق و به با الفیه مدوده جمع غرم یعنی دائن و دیون بر و دیگر اینجا یعنی دائن است بدانکه هر چهار شتر و کات است بعد تجزیه و تقسیم با نذاکره دای دین کفایت کند فیما و اگر کفایتی دای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائن تقسیم نمایند و طریقه آنست که دین بر دائن را بمنزله سهم هر وارث از تقسیم مسئله شمارند و مجموع دیون در عمل مانند مجموع تصحیح با مقصود گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصه هر وارث گفته اند در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با مجموع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت بعد از دین بر دائن و جمیع ترکات غیرت باشد و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً اگر کسیست سیزده دینار است و وام فوئه او پانزده دینار و دینا از آن یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان که دین سبانت است و بضرب ده که عدد دین پای از دائن است در سیزده که عدد مال متروک باشد یکضد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت است صحیح و دثلث حصه صاحب شتر باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگری است در سیزده ترک شصت پنج شد و همیشه بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصه صاحب شتر است و بر تقدیر مراعات قاعده مخصوصه توافق میان دین ترک در صورت مذکوره اگر ترک را نه دینا فرض کنند میان ترک و مجموع دیون که پانزده است توافق ثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن است و دثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب شتر باشد همچنین بضرب پنج قرض دیگری در سیزده حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه دائن دیگر باشد شخصی خانه که انهم جمعه کنند در اینجا هم یک کالج نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناء علی ذلک بنظم آن بر و اخته داخل متن ننمایم و بشرق میسر و بیان تخلیج است که بجزری معین از متروک به و وارثی راه صلح کرد و سلوک به اهل این فن تمنا جستن

[illegible]

20

نیز پیش از اختیار کرده اند که محققین از اصحاب امام شافعی بصورت نقد آن بیت المال قابل برود شده اند پس مسئله
که اگر سوای اهل فرض کسی از نصیبات یافته نشود و ترک میت هر چه از اهل فرض باقی ماند بر اهل فرض است که سوای وجوب آن
رو باید کرد و این عباس بر جده هم روفا انداشته و حضرت عثمان ثمالی بر برز و جین هم پیش از او بوده
بصورت احوال دیگر و شنبی برز و جی هم درست و برز و جی در نیست چنانچه در این تذکره مذکور است باید دانست که مختار
امامیه و سایر اعیانیه علامتیه را در بر اخوات خیافیه است خلافاً لاهل سنت که منحصراً بر سائل روفا و یکی بر چهار قسم بود
که بقدر آن غیر اهل و جنس واحد را بر او باشد عدد و کان بود بر آردن هم ساز از مسئله شویالیوس مسئله در
دو نیت از دو دان به چندی و خواست مثل آن به تعیین مسائل روفا یکی در چهار قسم شصت قسم اول که اگر در صورت
نقد آن غیر اهل روفا یعنی در مسئله رویه که من لایر و علیه موجود نباشد اگر در آن مسئله از اهل روفا جنس واحد باشد
از عدد در روس همان جنس واحد بنظر تسبیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو نیت گذشت یا دو نیت
پس تصحیح مسئله از دو باشد بلکه هر او از جنس نیمه تمام نمی آید و از ده قسم سوم و دوی نفر و ست و دو جنس یا مسئله
که در این جمیع سهام بی تاخیر به قسم دوم که بصورت نقد آن من لایر و علیه که من یرو علیه و جنس یا مسئله تصحیح
مسئله از جمیع سهام آنها باید گذشت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلفه از تصحیح مسئله رسیده
باشد از آنرا مجتمع کرده بعد از آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح به دو جنس
سه جنس و عدم اکتفا به دو بافتش آنست که با استقرار معلوم شده که من یرو علیه زاید بر سه جنس در یک مسئله تصحیح
احمال صورت ممکنه اجتماع اجناس من یرو علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و منگوید مسئله در دو سبب یار
از دو دست و در ثلث باسدن سه نیکوست یعنی اگر دو سبب در مسئله من یرو علیه یافته شود مثلاً از دو تصحیح
یابد مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش است یک یک بهر یکی از فضیلت باقی بر و پس تصحیح مسئله از دو
و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث باسدن جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو و خواهر خیافیه
که سدس حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خیافیه اصل مسئله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی
بما و نر و اما میله جمل ثلث باسدن متنوع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که او را دام بام مجموع است
نزد نشان بداند که لفظ سدس بضم و ال و سکون آن بر دو آمده و دان بخشد سدن چارای یار و ثلث
باسدن پنج شماره نیز از پنج یا مسئله سازد نصف که با دو سدس شد از آنجا که این بصورت اجتماع نصف سدس
مسئله از چهار باید دانست مثلاً نیت ام که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت
اجتماع نشان و سدس مسئله از پنج باید بشمار و مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر و سبب و دو دختر و سبب که

مسئله از شش است سهام آنها باید گذشت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلفه از تصحیح مسئله رسیده باشد از آنرا مجتمع کرده بعد از آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح به دو جنس سه جنس و عدم اکتفا به دو بافتش آنست که با استقرار معلوم شده که من یرو علیه زاید بر سه جنس در یک مسئله تصحیح احمال صورت ممکنه اجتماع اجناس من یرو علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و منگوید مسئله در دو سبب یار از دو دست و در ثلث باسدن سه نیکوست یعنی اگر دو سبب در مسئله من یرو علیه یافته شود مثلاً از دو تصحیح یابد مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش است یک یک بهر یکی از فضیلت باقی بر و پس تصحیح مسئله از دو و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث باسدن جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو و خواهر خیافیه که سدس حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خیافیه اصل مسئله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی بما و نر و اما میله جمل ثلث باسدن متنوع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که او را دام بام مجموع است نزد نشان بداند که لفظ سدس بضم و ال و سکون آن بر دو آمده و دان بخشد سدن چارای یار و ثلث باسدن پنج شماره نیز از پنج یا مسئله سازد نصف که با دو سدس شد از آنجا که این بصورت اجتماع نصف سدس مسئله از چهار باید دانست مثلاً نیت ام که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت اجتماع نشان و سدس مسئله از پنج باید بشمار و مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر و سبب و دو دختر و سبب که

مسئله از شش است سهام آنها باید گذشت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلفه از تصحیح مسئله رسیده باشد از آنرا مجتمع کرده بعد از آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح به دو جنس سه جنس و عدم اکتفا به دو بافتش آنست که با استقرار معلوم شده که من یرو علیه زاید بر سه جنس در یک مسئله تصحیح احمال صورت ممکنه اجتماع اجناس من یرو علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و منگوید مسئله در دو سبب یار از دو دست و در ثلث باسدن سه نیکوست یعنی اگر دو سبب در مسئله من یرو علیه یافته شود مثلاً از دو تصحیح یابد مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش است یک یک بهر یکی از فضیلت باقی بر و پس تصحیح مسئله از دو و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث باسدن جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو و خواهر خیافیه که سدس حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خیافیه اصل مسئله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی بما و نر و اما میله جمل ثلث باسدن متنوع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که او را دام بام مجموع است نزد نشان بداند که لفظ سدس بضم و ال و سکون آن بر دو آمده و دان بخشد سدن چارای یار و ثلث باسدن پنج شماره نیز از پنج یا مسئله سازد نصف که با دو سدس شد از آنجا که این بصورت اجتماع نصف سدس مسئله از چهار باید دانست مثلاً نیت ام که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت اجتماع نشان و سدس مسئله از پنج باید بشمار و مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر و سبب و دو دختر و سبب که

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و فردا شش و نیت لایح را بابت صلیبه نیت پس مجموع سهام
 در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس باین یک شرط و شش با اتفاق فریقین
 نتوان یافت سه هم نصف و شش پنج باین به اندرین هر سه شکل ای جانان به گنجایشش در اصل مسئله بود
 ایکه از پنج خود نمود و اینجا اگر نصف با شش جمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخلاص همانیه که مسئله
 از شش است و مجموع سهام پنج و نیز شش یعنی در صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخلاص است و بطریق
 شان در مسئله ردیه اجتماع و شش من بر علیه که احدی است یعنی نصف و ثانی مستحق شش باشد جائز نیست
 باطله درین هر سه صورت مذکور که اجتماع شش من سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و شش باشد
 اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج برگردید بآنکه اگر در صورت مذکور سهام هر یک بر عدد و کسرها
 آنهاست تمام پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم شود بر طبق اصول مذکور در تصحیح
 عمل باید نمود لکن عدد رؤس را ایجاد در اصل مسئله و عمل ضرب یک عدد و ایجاد در مسئله ردیه ضرب
 باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهد کرد سه اول از چهار قسم و ثانی هم یک قسم اکنون شش بیان سوم به گمراهی
 و الا که تحت ایشان دو سه و الا که در میان پنج و دوازده که در اصل مسئله بود و الا که در میان شش و دوازده که در اصل مسئله بود
 بشدای هر چه در جنس واحد را بر رؤس تقسیم و فرض من لایرد و سیب ایجان به از اقل مخرج شش پس از آن
 بر رؤس لایرد و گرای دانا به باقیش مستقیم شد فیهام مثل سه نیت و شش که هست ز چهار به مسئله مستقیم و پس به چهار
 یعنی از اقسام ربعة مذکور که قبلا اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با بر لایرد علیه شش احد
 من بر علیه باشد و در صورت تصحیح مسئله از اقل مخرج فرض من لایرد علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از آن
 بر رؤس لایرد و مثال حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فیهام و هو المدا مثل سه خمر و شش که مسئله از چهار است که اقل
 مخرج فرض شود بر باشد یک خروج بر رؤس بقاقی بر رؤس بنات شش با اقسام باید و حاجت ضرب تصحیح باقی
 سه و نه و فوق رؤس آنما زن به همان مخرج ارشدای بر فن به باقیش بر رؤس لایرد و به توافق و گرنه از این
 عدد جمله رؤس ای یار به همان مخرج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس لایرد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکور به بار رؤس
 اقل رد توافق توافق حقیقی حکمی باشد و فوق رؤس در همان مخرج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی
 بر رؤس من و علیه توافق حقیقی حکمی باشد و فوق رؤس در همان مخرج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی
 سه خروج و شش نیت مسئله از شش است و اثنان از بی توافق گشت یعنی مثال توافق اینست که میت شش خروج و شش
 اقل مخرج فرض من لایرد علیه چهار سیب از آن بشود بر سیب هاتی باز رؤس بنات شش توافق حکمی متوافق با شش است پس
 دورا که شش رؤس است در چهار که اقل مخرج باشد ضرب نمایند و از شش که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و خروج
 یکبار یک به هر سیب که از بنا به سیب به سه خروج با پنج نیت به اشکال به به هر غیر توافق است مثال

در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس باین یک شرط و شش با اتفاق فریقین نتوان یافت سه هم نصف و شش پنج باین به اندرین هر سه شکل ای جانان به گنجایشش در اصل مسئله بود ایکه از پنج خود نمود و اینجا اگر نصف با شش جمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخلاص همانیه که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نیز شش یعنی در صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخلاص است و بطریق شان در مسئله ردیه اجتماع و شش من بر علیه که احدی است یعنی نصف و ثانی مستحق شش باشد جائز نیست باطله درین هر سه صورت مذکور که اجتماع شش من سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و شش باشد اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج برگردید بآنکه اگر در صورت مذکور سهام هر یک بر عدد و کسرها آنهاست تمام پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم شود بر طبق اصول مذکور در تصحیح عمل باید نمود لکن عدد رؤس را ایجاد در اصل مسئله و عمل ضرب یک عدد و ایجاد در مسئله ردیه ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهد کرد سه اول از چهار قسم و ثانی هم یک قسم اکنون شش بیان سوم به گمراهی و الا که تحت ایشان دو سه و الا که در میان پنج و دوازده که در اصل مسئله بود و الا که در میان شش و دوازده که در اصل مسئله بود بشدای هر چه در جنس واحد را بر رؤس تقسیم و فرض من لایرد و سیب ایجان به از اقل مخرج شش پس از آن بر رؤس لایرد و گرای دانا به باقیش مستقیم شد فیهام مثل سه نیت و شش که هست ز چهار به مسئله مستقیم و پس به چهار یعنی از اقسام ربعة مذکور که قبلا اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با بر لایرد علیه شش احد من بر علیه باشد و در صورت تصحیح مسئله از اقل مخرج فرض من لایرد علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از آن بر رؤس لایرد و مثال حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فیهام و هو المدا مثل سه خمر و شش که مسئله از چهار است که اقل مخرج فرض شود بر باشد یک خروج بر رؤس بقاقی بر رؤس بنات شش با اقسام باید و حاجت ضرب تصحیح باقی سه و نه و فوق رؤس آنما زن به همان مخرج ارشدای بر فن به باقیش بر رؤس لایرد و به توافق و گرنه از این عدد جمله رؤس ای یار به همان مخرج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس لایرد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکور به بار رؤس اقل رد توافق توافق حقیقی حکمی باشد و فوق رؤس در همان مخرج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی بر رؤس من و علیه توافق حقیقی حکمی باشد و فوق رؤس در همان مخرج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی سه خروج و شش نیت مسئله از شش است و اثنان از بی توافق گشت یعنی مثال توافق اینست که میت شش خروج و شش اقل مخرج فرض من لایرد علیه چهار سیب از آن بشود بر سیب هاتی باز رؤس بنات شش توافق حکمی متوافق با شش است پس دورا که شش رؤس است در چهار که اقل مخرج باشد ضرب نمایند و از شش که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و خروج یکبار یک به هر سیب که از بنا به سیب به سه خروج با پنج نیت به اشکال به به هر غیر توافق است مثال

مسئله از دوازده کو بود که این از رویه است و نمود این مثال غیر توافق است یعنی در سه تیکه میان باقی در پس
 تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگر چه بوجه اجتماع ربع باشند این مسئله از دوازده بود که این چون از چهار کمال
 مخارج فرض می شود که فرض است بر آوردن سه باقی را باروس بنات خمس متباین یافته عدد جمله
 رؤس خمس و اقل مخارج ضرب کردند است حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بنوع دادند و باقی پانزده است
 بهر یک از بنات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رویه است رجوع کرد سه سازم اکنون شرح و بسط ایجاب
 چارمی از چهار قسم بیان اگر برین دو و جنس شود و مجتمع یارین زایل رود فرض من لایر دود می شود و اقل
 مخارج و پس دوازده مسئله کان بر کس بر دست دوازده عقل فهم آر بدست ده گشت قسمت صحیح اگر فیه بود و بیان
 صورت است می دانند یعنی چون از بیان قسم نمودم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام ربع
 میکنم قسم چهارم نیست که اگر با من لایر و علیه دو جنس از من لایر و علیه مجتمع شود و اقل فرض من لایر و علیه از اقل
 مخارج فرض نماید دوازده مسئله که بر هر دو جنس من لایر و علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام گفته کردیم
 بر دوازده انانی حاصل کرده هر چه فرض من لایر و علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند که این قسمت بقیه مذکور بود
 مسئله مسطور صحیح و درست فیه بود و اید و این قسمت جز در یک صورت نباشد که در وجهه نصیب است
 خود که ربع است باشد چنانچه قسمت یکت و دو یک سجده و دو و اخت یا خفیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
 و در چهار چارمی کی از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله رویه بر و اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث است
 بقسمت تقسیم اقسام یافت و از ان بهر دو خواهران و یکی سجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لا شمش باشد
 بر طبق اصول تقسیم صحیح نمایند یک سهم جدات ربع باروس آنها قبا من است و دو حصه اخوات سه باروس آنها
 متوافق بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شمش است و او را در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و در دوازده
 حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رویه بزنند و از چهل و هشت حاصل تقسیم مسئله نمایند و دوازده بزوجه و سه مسئله
 از جدات و چهار چار بهر یک از اخوات بدهند و بزنند بر پایه مایه حصه بزوجه ربع و حصه اخوات یا خفیه یک ثلث است
 و باقی حق جده پدر است و احده باشد یا متعدد بدون رویه دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
 دارد و بدانکه درین قسم چهارم و جدات با اجتماع دو جنس من لایر و علیه با من لایر و علیه آنست که مقرر معلوم شده که
 مسئله با سجد چهار طواف رویه نباشد پس محال در مسئله رویه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظر جماعت
 نظم من قسم تساهل واقع شده که تقسیم بقیه فرض من لایر و علیه بود گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیه بود و بیصوت
 تبدیل شعر ربعه ازین اشعار باین شعر فرموده اتفاق سه مسئله که برای اهل روستا کن بران قسم بقیه است
 یعنی او فرض من لایر و علیه ز اقل مخارج شش بدهند بعد از ان بقیه که است آنرا بر سه مسئله که برای اهل روستا باشد

نقص نماید اگر قسمت درست شود بهتر است بزن همان سکه و اگر نه ضروری با قتل مخارج مذکوره حاصل می شود
 است با تحقیق و از برای فرض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لایر و علیه بر سکه من بر و علیه تقسیم شود
 همان سکه بر من و علیه در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخارج فرض هر دو فریق یعنی اقل
 و غیر اقل و دست مثل چهار و نه بنات و شش صلات که اصل سکه از دست و چهار است رد و بهشت که اقل مخارج فرض
 زوجه است و بعد از آن فرض من لایر بر سکه من بر و علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست می شود بلکه
 بیان هر دو مبانیست پس پنج را در بهشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب مخارج فرض من بر و علیه من لایر و
 شمارند و نزد امامیه برین سکه بنات واجب جدات اند پس اجتماع من لایر و علیه با شش احد از من بر و علیه باشد و
 داخل قسم ثالث بود و مثال متفق فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل سکه از دست و چهار و در بهشت
 و چون هفت باقی بعد از آن فرض زوجه بر سکه من و علیه که از پنج است مستقیم می شود و بر سکه پنج و در بهشت از چهل مخارج
 نیست خاتمه مسائل و در کتب آئینه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار گذشت بیان معرفت سهم
 هر فرقه از سکه روید سه که توغای که گردش ای جان سهم هر فرقه زین فریق عیان که بهر یک چه میرسد
 بشماره از همین مخارج فرض ای باره از اقل مخارج آنچه سهام یافت من لایر و زنی ناکام بهمان که ای محبوب
 کرده سوی من بر و منسوب به حاصل ضربان پس اقل سهم من لایر و منسوب غافل یعنی اگر توغای که سهم هر فرقه
 ازین فرق من بر و علیه من لایر و علیه بر من مخارج فرض که سکه روید بران منتهی شده بر تو عیان شد که بهر یک چه میرسد
 پس برادر یافت سهام من لایر و علیه طریقه آنست که سهم من لایر و علیه اقل مخارج من یافت است از او همان سکه
 که من لایر و علیه منسوب کرده یعنی سکه که بر من و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب سهام من لایر و علیه بر من بعد از
 زدن سهام اهل رد و بار در باقی که آن مانده از سهام کسی که ای سعود نیست اهل رد و ای محدود و حاصل سهم
 من بر و میلان چه جعفر انیک خود ختم بیان یعنی وقتیکه سهام من لایر و علیه در باقی بعد از آن برادر یافت
 من بر و علیه سهام اهل رد و را که از سکه خودشان با نهار رسیده و در باقی از سهام سکه در اهل رد و نیست یعنی
 در اعدا و که از اقل مخارج من لایر و علیه بعد از آن سهم من باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب حصه هر طائفه از
 من و علیه مانند مثلا در همان سکه چهار زوجه و نه بنات و شش جدات چو یک که سهم زوجهات است
 پنج که سکه من و علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجهات بر آید و همچنین چهار سهام بنات سته را که از سکه
 علیه بودی میرسد و نیست که باقی از فرض من لایر و علیه است ضرب کنند دست و هشت حصه بنات تسعه حاصل
 و یکدایک سهم جد را در نیست که در ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بکنه رساله انظرو
 بهین را ناظم علیه الرحمة انظر که ده بود بلکه صرع اخیر شهر سوم در رسائل موجوده یافته نشده اند خود نظر کن

نکته معرفت سهم هر فرقه از سکه روید

خط دیگر و ارشاد خود که در یک روز نوبت فتمتش نرسیده بود که یکی از این ورثه متوفی ثانی هم بدو کس
که وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند نفر دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر نشود و یکی بعد دیگری بدو نایب انتقال
شرعیست یا نسخ است سه وارث است دوم عمل نیست که غیر وارث اول به است بر یک تیره قسمت هم از یک
جنس وارث اند هم به پس دوم است با محسوب و بل کانه کمین شود و محسوب به یکوید که هرگاه صورت بناسخه
مستحق شایسته دید که اگر وارثان است دوم در عمل مناسخ غیر وارثان است اول نیستند و در قسمت هم از اول
و اخراج است ثانی تفسیری تبدیلی واقع میشود که غیر از یک جنس هم شده پس میراث و هم مثل محبت است بل کانه کمین محسوب شود و یا
در میان نبود و چنانچه شخصی و هم با سایر چهار و خزان بلون و واحد که است پس یکی از پس آن یا به خزان کوره مرد و واریت
از این خور و اخوات خود و گذشت پس تر که است اول بر بنی برات ایا لکن در ضمه الان فی نقضه خور شد سه وارثانند
غیر که دیگر یا تغییر قسمت است اگر است اول به سار و هیچ بقصد و غلظ و در وارثی از اینها هم به هم او بر سه
کرده تقسیم و پس هیچ نیست دیگر که کوشع انکه بجهت شکر بگو صحت مسئله مافی الیه که نوعی مخالفت ابرو و خرب و قسمت
در این باره کار به مسئله اجمال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر که بگوید اندای و رثه است ثانی غیر وارثان است اول
یا با وجود اتحاد و رثه تفسیری و قسم ثانی واقع میشود درین بر و صورت ابتدای عمل مناسخ از است اول دیگر در هیچ
مسئله است اول با مقصور و غلظ بماند و دو سه هم بر وارثی که تنق شده بهر سبب باید و او بعد از آن هیچ نیست دیگر
که شیده و بجهت است ثانی که از تر که است اول بوی رسیده و مافی الیه هاست نظر باید کرد که اگر هیچ مسئله و است که هم
است اگر هیچ مسئله است مافی الیه نوعی از انواع مخالفت و در بعضی خواص شامل تقیست است یا تا مافی حکمی که از هر
بعضو تنیک مافی الیه اکثر از هیچ بود و در صورت ضربت کاس به نذر و سه ای که هر اجمال خود و از اینها
بر و رثه است شش قسمت نمایند مثال تغییر و قسمت با وجود آسمان و رثه نیست اول و ثانی شخصی فرد و کاس است
یک از جهه و رثه از رثه دیگر که است پس ختری از میان دو یک سالخ و علامتی و دو اختایانیه که است رثه صورت
مسئله است اولی از پنج خواهد بود و دو به پس و یک یک به رثه خود و رسید و مسئله است ثانی به وجود و ثانی از سه است و ثانی
بر دو اختایانیه را و باقی یک است ثانی باخ علامتی بر رسید پس میان به و تقسیم تغییر ظاهر شد مثال و رثه است
بصورت مناسخ و از این فصل شرح خواهد شد سه نیست ثانی الیه در هیچ به مقام است پذیر بالقی و پس می اگر
توافق نیست و وفق هیچ دوم آر بدست و بر آن نرا با و لاین هیچ به تا شود مسئله در است و یعنی و اگر مافی الیه
دیگر هیچ مسئله همان است و از اینها که است مسئله پذیر نیست پس اگر میان نصیم مافی الیه نوعی از انواع توافق جبهی مافی
باشد و وفق هیچ دیگر را حاصل کرده و هیچ اولین خرب باید کرد تا مسئله در است هیچ شود پس اجمال مافی الیه
است که اگر از این فرستاده و هیچ مسئله پذیر نیست و هیچ مافی الیه نام هیچ منقسم خواهد شد و و توافق حکمی در مسئله

است که مانی الیاد قبل از تقسیم باشد و در تبارین اول و پس ای و اما بعد از آن تقسیم اول از هر راهی که میسر شود و مسئله شماره اول
 ضرب هر دو جای می یابد یعنی و اگر میان تقسیم مسئله است ثانی و مانی الیادش تبارین بود پس دیگر راهی که در تقسیم اول ضرب
 کرج حاصل ضرب هر دو جای می در صورت توافق بود در صورت تبارین ضرب هر دو مسئله ای تقسیم هر دو صورت مذکور
 شمار کن سه پلین تقسیم سوپین بر دوازده و بیستم را مقام دوم سازد جای اول بگیرد مبلغ را پس عمل کن چو ثانی و اولی
 آن ضوابط که گفته ام سابق به کن مراعات آن درین لایح به همین پنج راجع و خامس و ثانی مبلغ است چو کن
 بقاعده واجب الیاریث و آن به کن تا ملائمه است و آن به یعنی چون از تقسیم مسئله است دوم خارج شدی پس تقسیم
 مسئله است سوم مشغول شو و این است سوم را بجای میست دوم بگردان و هر چه بعد تقسیم دوم مبلغ اعداد مسئله
 است اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیرد از آن باین مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله ثانیه
 اول عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لایح حق که ثالث باشد نیز کن یعنی اول مسئله است
 تقسیم کن سوپین که میان تقسیم و مانی الیاد و کرامت است صورت توافق و تبارین و فتن و کل تقسیم ثالث را در مبلغ مذکور
 ضرب کن و حاصل هر سه را بر دوازده و بیستم که توافق و تبارین باشد ضرب هر سه مسئله شمار کن و به صورت تبارین میان
 تقسیم و مانی الیاد احتیاج ضرب و تقسیم نیست به همین پنج که طریقه تقسیم مسئله است ثالث مذکور شده یک است چو ثانی
 پنجم نیز بجای ثانی است ششم که آنهم بجای ثانی است و مبلغی که از تقسیم سوم حاصل شده اول مسئله است چهارم
 باشد و مبلغی که از تقسیم چهارم حاصل شده اول مسئله است پنجم باشد و مبلغی که از تقسیم پنجم حاصل شده اول مسئله است
 ششم باشد و همچنین قیاس کن و بر تقسیم مسئله هر یک ازین اوقات قاعده تقسیم مذکور را در مسئله نسبت فرست
 غیر تا واجب الیاریث و به همین طریقه تقسیم تا ملائمه است باید دانست که گفته ام دوم و سوم و تقسیم اول و وثالث یکسان
 هر دو در کمال است از آنکه آمده سه چون زنی فوت شد که مالی داشت و در شزوج و بنت و ام یک داشت و فرزندان
 میان زوج قبل قسمت هر دو و ابنا هم زوج و خط ارتش بر دوازده از آن بنت مرد و وارثان به بنت و این و
 جداش را و آن به پس ام هم پیام مرگ رسید و زوج و این و وارثش گردید و این مثال است جامع
 طریقه تقسیم بهر سه صورت تذکره و توافق و تبارین و صورتش اینست

حمیده البسکه من ۱۲ تر و اسله ۳ و تصرف ۴ من ۱۹ تقسیم من ۲ تقسیم من ۳۲ تقسیم من ۴۴ تقسیم من ۱۸

خروج و اوصاف	بند جامده	ام محمود
۱۲	۴	۱۲
۳	۹	۳
۴	۱۸	۴
۳۲	۳۲	۳۲
۴۴		۴۴
۱۸		۱۸

قادی الکیراش

(۱۵۱)

واحد المسئلة من ۴	ما فی الیوم ۴۴۴	بینهما تامل
۱۴	۱۴	۱۴
۲	۲	۲
۳	۳	۳
۴	۴	۴
۵	۵	۵
۶	۶	۶
۷	۷	۷
۸	۸	۸
۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴

عامة المسئلة من ۶	ما فی الیوم ۹۴۴	بینهما تامل
۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰

معمودة المسئلة من ۲۴	ما فی الیوم ۳۴	بینهما تامل
۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰

موصوف من ۱۴	موصوف من ۸	موصوف من ۲۳	موصوف من ۲۴	موصوف من ۲۵	موصوف من ۲۶	موصوف من ۲۷	موصوف من ۲۸	موصوف من ۲۹	موصوف من ۳۰
۱۴	۸	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱۵	۹	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱۶	۱۰	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۱۷	۱۱	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۱۸	۱۲	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۱۹	۱۳	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۲۰	۱۴	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۲۱	۱۵	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۲۲	۱۶	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
۲۳	۱۷	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۲۴	۱۸	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۲۵	۱۹	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۲۶	۲۰	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۲۷	۲۱	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۲۸	۲۲	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۲۹	۲۳	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۳۰	۲۴	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۳۱	۲۵	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۳۲	۲۶	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۳۳	۲۷	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۳۴	۲۸	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۳۵	۲۹	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۳۶	۳۰	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۳۷	۳۱	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳
۳۸	۳۲	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۳۹	۳۳	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۴۰	۳۴	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۴۱	۳۵	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
۴۲	۳۶	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
۴۳	۳۷	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۴۴	۳۸	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۴۵	۳۹	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۴۶	۴۰	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲
۴۷	۴۱	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۴۸	۴۲	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۴۹	۴۳	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۵۰	۴۴	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۵۱	۴۵	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
۵۲	۴۶	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۵۳	۴۷	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹
۵۴	۴۸	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۵۵	۴۹	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۵۶	۵۰	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۵۷	۵۱	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳
۵۸	۵۲	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴
۵۹	۵۳	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۶۰	۵۴	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۶۱	۵۵	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۶۲	۵۶	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۶۳	۵۷	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹
۶۴	۵۸	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۶۵	۵۹	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۶۶	۶۰	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
۶۷	۶۱	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
۶۸	۶۲	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۶۹	۶۳	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
۷۰	۶۴	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
۷۱	۶۵	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
۷۲	۶۶	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۷۳	۶۷	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
۷۴	۶۸	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۷۵	۶۹	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۷۶	۷۰	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۷۷	۷۱	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
۷۸	۷۲	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
۷۹	۷۳	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
۸۰	۷۴	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۸۱	۷۵	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
۸۲	۷۶	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸
۸۳	۷۷	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۸۴	۷۸	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

بر آنکه در خصوص اصل مسئله حمیده بوجای تمام نصف ربع و سدس از دوازده هست چون سه بزوجه و شش زنهار
 دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئله رویه است اولاً از اقل خارج فرض می گیریم که چهار باشد
 کنند و یکی از آن بزوجه و مندر باقی سه باشد باقی شش باشد و امر که چهار باشد مستقیم نیست میان این جزو و بقی
 است چهار که مسئله فرض بود و درین چهار که بقیه ربع و سدس ضرب نمایند و از شانزده حاصله ربع و سدس را بکنند
 چهار از آن بزوجه و نه بقیه شش باقی بماند پس مسئله رویه است و متونی که متونی شمال حالت تامل میان این جزو و بقی
 بوجود ربع از چهار باشد باقی الی شش نیز چهار و این بر دو باشد این باقی مستقیم تقسیم این جزو و شش یک باشد و شش نیز یک باشد
 که باقی است پس شش باقی دو بعصوبت میرسد اصل مسئله نیست متوناً که شش به شش نسبت توافق تقصیر و
 ما فی الیوم است پس هر دو ما فی الیوم آن بر دو توافق بالشت است پس هر دو را کشته
 شش تمام مقام رؤس است و درین تقصیر اول که شانزده باشد و در یکم اصل مسئله است خبر کنند
 حاصل قسمت کسی و دو باشد شش بر دو مسئله بود و در خصوص است ما فی الیوم پنج بقیه بر دو مسئله از آن بقیه

و فوازده بهر دو این وسیله بنیت دمی خواهد رسید و اصل مشکلم تنوفا که سفین شال تباین مابین صحیح و مافی الید
بود و نصف از دو باشد و صحیحش از چهار که مافی الید تباین را پس چهار را در مبلغ که می بود و ضرب نماید
یکصد و بیست و هشت حاصل شود که همان خرج مسائل و از آن صحیح بطون ربع است پس مافی الیدش بی شش
پرسد بجزه سهام زوج است و بجزه سهام غریب که هر یک که میرسد طریقه استخراج سهام و در شصت
اول و آخر و مناسبت از مبلغ نه بهر اول که حصه هر یک بدست خود از من طریقه اینک که بجزه اول و ثانی
بست بیست و هشتی که مافی الید به حصه و از ثانی اول را در زین بجزه دومین انجا به حصه و از ثانی آن دیگر در زین مافی الید
همان گیرد اگر خواهی که سهام و در شصت هر یک اموال را مبلغ بجزه برای پس طریقه آنست که اگر بجزه اول و دیگر بیست و هشت
معلوم یعنی تباین است سهام و از ثانی بیست و اول بجزه دیگر ضرب کنند ای حصه هر وارث را از بطونیکه فوق بطون
آخر مناسبت باشند و بجزه غیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن وارث دانند و طریقه استخراج سهام و از ثانی
آن بیست و دیگر که خاتم المناسبت و بطون غیر بود نیست که حصه این و از ثانی را که از صحیح مسئله مورث ایشان رسیده
در جمیع مافی الید همین است و دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حاصله را بر دوایم
موافق اند اگر که چه بجزه است سهم مگر و بجزه صحیح و وفق مافی الید و بهر ضرب سهام بیاید یعنی اگر یک
بجزه اول و غیر اینها توافق است پس برین صورت هم اگر چه بر او ریافت سهام هر یک از و در شصت اول و دیگر
بجزه سهام هر یک است مگر بجزه سهام و در شصت اول و غیر بجزه و وفق بجزه آخر است و برای ضرب سهام
و در شصت بجزه و وفق مافی الید بیاید خلاصه نیکو بصورت توافق سهام و در شصت اول را در و وفق بجزه و سهام
و در شصت بجزه و وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مخرج شمارند بیان و دومی الارحام
به است و در شصت و در شصت قبول به از کبار صحابه مقبول به است فقار و خفیه همین به همین جهت که این
لیکن بدین ثابت تمقام و نیست قائل بارت ذوالارحام به است مختار مانگس این به است و در شصت
بدین شریعت بدین که در شصت و کسرهای مختلفین در لغت معنی صاحب و است و در شریعت هر یک
سوا از باب و انحصار عصبیت باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس در شصت و در شصت از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمار و
و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی سعیده جریج و عمار بن جبل و ابی الدرداء و غیر هم رضی الله عنهم منقول شده و در
روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابی ریم و شریح و حسن بن سیرین و عمار و مجاهد و ابن عباس و ابن عمر
و همین حکم مختار انهم ابو خفیه است و بر همین وجه صاحبین برگزیده که ابی یوسف و شافعی و غیره نیز به همین طریقه
و علقمه ای نامیده هم در شصت و دومی الارحام احتیاج نموده اند و بعضی هم به شافعی و علقمه اهل سنت شامل کرده اند
در بعضی کتب غیر از این که لیکن در بدین کتاب است از مرده صاحب قائل در شصت و در شصت از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمار و

طریقه استخراج سهام و در شصت اول و آخر و مناسبت از مبلغ

عباس بن غیر بن حنین است و سعید بن سعید و سعید بن حمیر از تابعین هم بدین گفته اند و مختار امام مالک هم همین است
و امام شافعی نیز این شهر را گفته و تمام بفتح قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم است به برقریری که نیست آن شهر
عصبه نیز نیست ای ذی فهم بدست در شرع و در جماعتش به تقسیم و آن بکار اقسامش به اتنی آن صاحب است
که ذی فهم قدر و عصبه نیست و در شرع نام آن ذورحم است و آن تقسیم بجا صنف است سه صنف اول بجا
اموات و آنکه شش قسمی به خل بنات و اول اولاد دختران بشمار بعد از آن نسل دختران پس به صنف اول و از
اصناف اربعه که بجا نیست به خل دختران شش و متعصب باشد یعنی چون بطرف است آنرا نسبت کنند به صنف
این نسبت است واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران چنانچه اگر چه فرزند باشد باید بشمار و بعد از آنها اولاد دختران
پس نسبت است اگر چه فرزند باشد به صنف ثانی که هست موقی را به انتسابش علی آنجا به بود غیر دخل اسم بالذات
یعنی جدا و فاسد و جداست به صنف ثانی از اصناف اربعه است که موقی را بجا نیست که انتساب باشد لکن آن
انتساب به غیر دخل هم نباشد یعنی در آن انتساب هم بالذات و اسطه نسبت شود و مراد از آن جدا و فاسد و جداست فاسد
که نیست بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود به صنف ثالث که تمامی آن است و باین نسبت است عین
نسل اختی بنات شش وانی به نیز اینانی رخ لام خوانی به صنف ثالث از اصناف اربعه است که انتسابش بطرف حنین
مستطاب باشد یعنی هرگاه بطرف است آنرا نسبت کنند بایام و اسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد خواست
ایمانیه و علمائیه و اخیافیه است و همچنین بنات خوة اعیانی و علمائی و اخیافی است و نیز ازین صنف پسرنی رخ اخیافیه
اند به صنف اربع که شش است همان است که جدین ایحان به عمه و خال و خاله اموات به هم لام نیز نسبت
ستوده صفات به صنف اربع از اصناف اربعه که بجا نیست به صنف اربعه است و در حدیث است که ابی لایح الیهم
باشد بطرف هر دو جد است که ام الاب و ام الام باشد و آن همه میت است که اگر خواهر ایمانیه و علمائیه پدر میت است
منتسب به جد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت است منتفی بسوی جد پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت است که اگر برادر و خواهر ایمانیه و علمائیه مادر میت است منسوب بسوی جد مادر
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت است منتفی بسوی جد مادر میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم خال
میت است یعنی برادر اخیافی پدر میت است که منتفی به جد پدری میت است و ام ام ایمانی و علمائی از جمعی است از ذوی الارحام
است صفات اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتفی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعضی ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل ام ام باین است و احوال آنها و همچنین عم و عمه خود که جدین و
جدین میت مگر آنکه تکلف در صنف اربع درج نمایند و مراد از جدین جدین است که از آن گیرند که بدین صنف اولاد و ذوی
آن سه از ابو یوسف اینچنین روایت است که هر که به صنف اربعی است و از محمد روایت است و درین که بقول

امام اعظم وین به صنف ثانی است اقربا لا اصناف به بعد از آن اول از ره انصاف است باید دانست که در تصحیح و تکرار
 اصناف اربعه مذکور از امام ابو حنیفه رحمه الله و ایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن صالح
 چنین روایت که بهترین تسیب اصناف مرضی امام ابو حنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن ابن امام روایت کرده که در
 اقدم لا اصناف اول است بعد از آن دوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزویت است بعد از آن
 اصل است بعد از وی جزو ابی بعد از آن جزو جد و همچنین وایت ابی یوسف رحمه الله مفتی بهست در بقیه مقام همچنین
 ترتیب توریش این اصناف مختار علمای امامیه است لکن فرقی نیست که نزدشان صنف ثانی و صنف ثالث هر
 یک از جمله که عند الاجتماع باهم وارث تواند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
 روایت کرده و آن روایت نیست که امام ابو حنیفه چنین فرموده که اقربا لا اصناف صنف ثانی است و صنف اول
 بعد از صنف ثانی است بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات قوی و اعلی است چنانی که در درجه او
 یعنی امام ذات الفرقیه است و زنیکه محاذی بن البنیت ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست نیز جلال امام
 در قصاص است اگر مادر قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنش میت کشته میشود و هست مختار صاحبین امام به
 که زیان صنوف ذوالارحام به صنف ثانی مقدم است ای را و به بر امام زمره جاد و یعنی این هر دو روایت
 از امام ابو حنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف رحمه الله محمد رحمه الله است که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
 ثالث که اولاد اخوات و بنات خوة و بنای اخوة لام باشند جواب لام زمره جاد و مقدم است و اذ فتح و تحقیق
 مهملین یعنی مخفی و بهاد آورده بیان صنف اول ذوی الارحام به هر که اقرب میت از اینهاست
 بهر سیرا قدم و اولی است پس بنات بنات و اولی به از بنات بنات این جایا به و رسا و بر تپا به به هم
 و بنمایان مثل وارث است قدم به پس از بنایا است بنت بنت پسر به اقدم از بن خضر و خضر بعد از آن از بنایا ترتیب
 اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریش آنها ضرورتا پس از حال توریش صنف اول بیان
 میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافت شود پس هر که قریب میت باشد میراث را همان قدم و اولی است
 بنا برین قاعده بنت البنت که مدی است بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت لابن که مستحب است و در اول
 است اگر چه واسطه ذی قوی است با اتفاق فریقین اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشد که وساطه هر یکی
 بعد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اول فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث است پس همین سبب
 بنت بنت لابن که دختر زن است الفرقیه است قدم و اولی از ابن بنت است که هر چند خودش قوی است لکن پسر
 ذات الرحم است نزد امامیه محترم تر و بهر جهت اولاد پسر اگر چنانچه از بنایا عفا اولاد دختر اگر چه از بنایا
 در اولاد اولاد هر یکی از ذکر صنف لایقی مقدم میگردد و بعد از واد میت حاجبا میماند میشوند و اگر مساوی است

بن صنف اول ذوی الارحام

[illegible]

شخصی مرد و از دو شخص از دو الارحام مساویة الرتبة در طبق سادس گذشت که نه از ان لیوان از اولاد بنات
 و ابنا و سه رجال از اولاد بنات و دو ریخ و از دو شخص احدی ولد و ارث نیست پس این مسئله نیز برای یوسف
 رحمة الله و پسر و انش از پانزده است باعتبار عدو روس لکن که ضعف الانثی است پس سه و نوزده محمد رحمة الله و سه مسئله
 از پانزده است و همچنین از شصت نیز که مال ترک و یک پانزده سهم کرده و اولاد بر اول طبق که بیست و پنج سهم و یک
 آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکر یک فقه و انات یک که ده سهام هر یک جدا گانه جمع کنند شش سهام بنات و نه سهام
 بنات از دو در بطون ماتحت اختلاف هفت و ذکر ثلث انوثت جویند در طبق ثلث این اختلاف موجود است که اولاد
 انسانی باشد یک ربع و دو بیت باشند چو شش که حصه بنات است میان اینها لکن که خط الانثی تقسیم نمایند بیست و پنج
 خود این خود برسد پس این هر دو بنات یک است که کنند و این یک یک فقه و سهام ثلث بن باخرین عیش که اختلافی در ان
 واقع نشده رسانند و در فرق هر دو بنات و در طبق سادس اختلاف است آنجا تقسیم لکن که ضعف الانثی دو باین یک است
 رسیده بعینه بفرع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در طبق ثالث از اولاد و فرق بنات تسعة هم اختلاف است که شش بنات
 و سه بن اند و اینها و از دو روس شدند که سهام تسعة این قهر بر روس آنها تقسیم نشود و میان سهام و روس و شش
 بالثلث است پس چهار که ثلث و س شش اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب یک شصت باشد و بیست و پنج
 نمایند و از این تقسیم سهام فرق بنات ثلثه بطون لست چهار که دیده چهار از ان بفرع این اول که ولد عاشر است و
 بفرع این ثانی که فرزند یازدهم است و از دو بفرع اخر این ثلث که ولد و از دو هم است خواهد رسید سهام و فرق بنات
 که نه بود و س و شش خواهد شد و در طبق ثلث تقسیم لکن که ضعف الانثی نصف الی حدی بنات شصت و بیست و پنج خط انما باشد و
 هر یکی از این فرقه که و انات را بفرق برده و در طبق ربع که بفرقه و از دو اختلاف است نه باین نه بهر دو بیت تقسیم کنند
 و خط این باین بفرع و س هفت و در فرق هر دو بیت و در طبق سادس اختلاف است از نه سهام آنها و آنجا سه بیت شش
 باین بدیند و در فرق بنات سه بطون ثلث که حق شان بحد و سهام است بطون ربع اختلاف واقع شده که از اولاد
 سه بیت سب این و از دو سهام بفرقه انما و شش بفرقه بنات میرسد این فرقه با ثلثه و در طبق سادس بنات یک بن
 مختلف شد شش باین رسیده بفرع شش منتقل خواهد شد و فرق این هر دو بنات و در طبق سادس اختلاف است آنجا چهار باین و دو بیت
 خواهد رسید این و بنات ثلثه بطون ربع و در طبق سادس اختلاف است یک ربع و بیست شده از شش سهام آنها سه ربع بهر دو بیت
 خواهد رسید پس این بعینه بفرع شش منتقل خواهد شد و سهام بنات و در طبق سادس و ربع به اختلاف لکن که خط الانثی تقسیم
 خواهد شد و در س و شش از علمای اثناعشر به مسئله از پانزده است تقسیم در طبق ثلث لکن که ضعف الانثی و خط اصل
 بفرع شش رسانیده شود و سه هم محمد در اصل بگیرد و هفت اصل و از فرعی عدد و اگر از بیست بیت بود و دو پسر و از
 اثنا عشر جدا نیز از این بیست بیت که مستحقان جائز نیز از این بن خیر ثلث است و بیست یک و دو بیت هم وارث پس

ولقد ارجى يوسف من اهل بيته

14

[illegible]

۱۰۰

که در فریق غیر الاشخاص است به برتر نسبت حق خاص است بطریق دیگر و مانند بیان بهر دو اصل و وزن هر بیان است
از فریق فرقه اولیه ای که غیر الاشخاص است یعنی مثلا اصول پدر یا اصول مادر یعنی چنانچه اشخاص اند چنانچه در مثال
جانب پدر و شخص اند و چنانچه در دو شخص چنانچه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق است چنانچه در مثال بیان
کرده اند که در اصل و وزن ساند و لکن بعضی لاشی تقسیم نمایند و نیز در مثال چنانچه جانب مادر تقسیم بر وزن مرد و علی التبعیه
است چنانچه پدر را که نصف لاشی مثلا اگر شش مرد و چهار جد پدر و مادر یعنی چهار جد پدری و مادر یعنی که شش به نسبت
توزان است اصل مسئله از تقسیم آن ۲
وزن و نامایه اصل مسئله از تقسیم آن ۱۰۸

بر اخوة و اخوات باعتبار عدد و فروع و درجات و اصول است این مسئله را از تفصیح میکند که بوجوه و ثلثات اصل مسئله از سه قسم است ثلث اول آن
 یک باشد یعنی لا خیانت ثلثه مستقیم است ثلثین که در و بود یکی از آن به نسبت الاخ ایمانی می رسد و یک حق اول اخوت نیست ثلث
 است که در و ثلث باشد آن غیر مستقیم است میان این بر سه نوع بر نوس نبی لا خیانت ثلثه است پس هر دو اصل مسئله
 که در و ثلث باشد حاصل شود و از آن مسئله تفصیح یا بر تفرع و ایمانی نیز در تصویر ثلثین حق اولاد ایمانی نیز در و ثلثه حق اولاد اخوت
 آن ثلثه علی السویه بر اخ و خندان منقسم شده یا اولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار قسم منقسم شده و از آن به ثلثات حق اولاد
 یک به نسبت الاخ ثلثین لا خیانت حقوق اولاد آنها خواهد رسید و تفصیح مسئله برین تقدیر است که بر نوس نبی لا خیانت
 بر سه نوع و از ده به نسبت الاخ و ثلثش هر یک است ثلث لا خیانت بر سه نوع و بر سه نوع است که ثلثه است و هر یکی از آن سه نوع است
 شیت اگر کسی مال را در عینی ستم و وارث مال غیر او نیست که جز او نسل فرعی العصبه نیست به حکم این مسئله هر دو یک است
 یعنی اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت که در شتند و هر برادری که هر یک از این بنات ثلثه از اولاد و ثلث سه شتند
 هست مختلف می شود یعنی یکی ایمانی بود و دو غیر علانی و سوم اخستانی پس هر یک از این بر سه بنات نسل برادر عینی است
 و ارث مال متروک که سوای او دیگری نیست زیرا که او و اولاد العصبه است و سوای او کسی از نسل فرعی العصبه نیست
 و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یک است و نه یکی در آن اختلاف نیست و ثلثه است که ثلثه است

نمود

اخ عقی	اخ علانی	اخ ایمانی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	مجموعه	مجموعه

و اگر ثلثه ثلثه است که در شتند و هر برادری که هر یک از این بنات ثلثه از اولاد و ثلث سه شتند
 و ارث مال متروک که سوای او دیگری نیست زیرا که او و اولاد العصبه است و سوای او کسی از نسل فرعی العصبه نیست
 و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یک است و نه یکی در آن اختلاف نیست و ثلثه است که ثلثه است

باعتبار عدد و فروع و درجات و اصول است این مسئله را از تفصیح میکند که بوجوه و ثلثات اصل مسئله از سه قسم است ثلث اول آن یک باشد یعنی لا خیانت ثلثه مستقیم است ثلثین که در و بود یکی از آن به نسبت الاخ ایمانی می رسد و یک حق اول اخوت نیست ثلث است که در و ثلث باشد آن غیر مستقیم است میان این بر سه نوع بر نوس نبی لا خیانت ثلثه است پس هر دو اصل مسئله که در و ثلث باشد حاصل شود و از آن مسئله تفصیح یا بر تفرع و ایمانی نیز در تصویر ثلثین حق اولاد ایمانی نیز در و ثلثه حق اولاد اخوت آن ثلثه علی السویه بر اخ و خندان منقسم شده یا اولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار قسم منقسم شده و از آن به ثلثات حق اولاد یک به نسبت الاخ ثلثین لا خیانت حقوق اولاد آنها خواهد رسید و تفصیح مسئله برین تقدیر است که بر نوس نبی لا خیانت بر سه نوع و از ده به نسبت الاخ و ثلثش هر یک است ثلث لا خیانت بر سه نوع و بر سه نوع است که ثلثه است و هر یکی از آن سه نوع است شیت اگر کسی مال را در عینی ستم و وارث مال غیر او نیست که جز او نسل فرعی العصبه نیست به حکم این مسئله هر دو یک است یعنی اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت که در شتند و هر برادری که هر یک از این بنات ثلثه از اولاد و ثلث سه شتند هست مختلف می شود یعنی یکی ایمانی بود و دو غیر علانی و سوم اخستانی پس هر یک از این بر سه بنات نسل برادر عینی است و ارث مال متروک که سوای او دیگری نیست زیرا که او و اولاد العصبه است و سوای او کسی از نسل فرعی العصبه نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یک است و نه یکی در آن اختلاف نیست و ثلثه است که ثلثه است

باعتبار عدد و فروع و درجات و اصول است این مسئله را از تفصیح میکند که بوجوه و ثلثات اصل مسئله از سه قسم است ثلث اول آن یک باشد یعنی لا خیانت ثلثه مستقیم است ثلثین که در و بود یکی از آن به نسبت الاخ ایمانی می رسد و یک حق اول اخوت نیست ثلث است که در و ثلث باشد آن غیر مستقیم است میان این بر سه نوع بر نوس نبی لا خیانت ثلثه است پس هر دو اصل مسئله که در و ثلث باشد حاصل شود و از آن مسئله تفصیح یا بر تفرع و ایمانی نیز در تصویر ثلثین حق اولاد ایمانی نیز در و ثلثه حق اولاد اخوت آن ثلثه علی السویه بر اخ و خندان منقسم شده یا اولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار قسم منقسم شده و از آن به ثلثات حق اولاد یک به نسبت الاخ ثلثین لا خیانت حقوق اولاد آنها خواهد رسید و تفصیح مسئله برین تقدیر است که بر نوس نبی لا خیانت بر سه نوع و از ده به نسبت الاخ و ثلثش هر یک است ثلث لا خیانت بر سه نوع و بر سه نوع است که ثلثه است و هر یکی از آن سه نوع است شیت اگر کسی مال را در عینی ستم و وارث مال غیر او نیست که جز او نسل فرعی العصبه نیست به حکم این مسئله هر دو یک است یعنی اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت که در شتند و هر برادری که هر یک از این بنات ثلثه از اولاد و ثلث سه شتند هست مختلف می شود یعنی یکی ایمانی بود و دو غیر علانی و سوم اخستانی پس هر یک از این بر سه بنات نسل برادر عینی است و ارث مال متروک که سوای او دیگری نیست زیرا که او و اولاد العصبه است و سوای او کسی از نسل فرعی العصبه نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یک است و نه یکی در آن اختلاف نیست و ثلثه است که ثلثه است

سرسیمه خیافیه و باقی به اعیانیه از کثرت است بس بحال خیافی و باقی با عیانی میرسد و اگر عیانیه با خیال عیانی یا
خیافی جمع شود قوت قرابت عمده مانع توریش خال ضعیف تقریب نخواهد بود و کلیه مذکور است بشرط ظهور اجتماع عمام و عمامه
با افعال و حالات اینک کثرت حقیر را و رست کثرت حقیر بر رست حد با است و در خلفه الحجت یا تنفیق الحجت با رست اجتماع
کلمات حکمت ناشده و در کماله الالب کماله الالبین مستطابست از حق بر خدای کماله الالبین صوری حدیث که با هر سر بر
تعدیکت است باقی کماله الالبین میرسد قسمت فیما بین کور و انما کماله الالبین یا کماله الالبین حیرت بر لایضه الانشی
ست و در کماله الالبین خواه از چیز دیگری باشد یا از چیز دیگری قسمت بالتساوی بین اند که در الانشی خواهد بود و سه چو لایضه
ابا در عیانیه که بحالات و اوری جمع اند و همچنین عیانیه لام وانی که آن خاله است عیانی یا لایضه عدم اعتبار قوت قرابت
دوی الاربامی از منفطایست که در قرابت است باقی است باقی هرگاه عیانیه متعدده بحالات خیافیه متعدده جمع شوند
بر چند عیانیه قرابت قوی بحالات قرابت ضعیفه از دیگر کثرت قرابت شان مزاحم توریشات نمیتواند شد بلکه تئذین به است
یک کثرت بحالات خواهد رسید و همچنین خیافیه که با عیانیه باشد کثرت قرابت بحال مانع ارشاد نمیشود و درین باب
حکم فرائض متحد است بربان حکم اول و صنف کثرت مع حکم اول و صنف رابع و ان و با همان صنف اولین
که بیان که میراث قرابت است و بی و ک و تساوی مقدم است قوی به دیگر با اینهمه شود و وحدت قرابت هم و درین باب
اقرار آن باشد و وجهی که نسبت به کماله و چون از بیان احکام صنف رابع فرائض حاصل شد حکم اول و این صنف
بیان میکند و وجهی که احکام اول و در صنف کثرت است که چون صنف اول جدارت از اولاد بنات اولاد
بنات لایضه است هر چند که پائین روند لایضه که خارج از این صنف باشند متصور نیست صنف ثانی که جدارت
ساقیه اند چند که لایضه و اولاد و اولاد داخل صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد و اخوات بنات اخوه مطلقا بنو لایضه و لایضه
که فرد تر است و اولاد که خارج از ان صنف است متصور نیست باقی ماند صنف رابع که احکام و عیانیه افعال و حالات اند حکم
اولاد شان محتاج بیان است اندا احکام آنها جدا گانه بیان میکند و میگوید که حکم اول و صنف رابع با حکم صنف اول
یکسانانی که بصورت اندام احدی ازین صنف رابع بر که اولاد آنها اقرب بهیت مستانه هر چندی که باشد اولی میراث بود
و در صورت تساوی اقرب است اقرب مقدم است لایضه قوت قرابت اقرب است حدیث قرابت نیز منضم شود
یعنی اگر قرابت است مساوی باشد و قرابت تنها متحد بود پس هر که قرابت قوی دارد با لایضه اولی است و دیگر
قرابت قوی ندارد و چنانچه اگر اولاد عیانیه با اولاد عیانیه علائیه اولاد عیانیه گذشت اولاد عیانیه به مقدم است
اگر اولاد عیانیه بنو اولاد عیانیه بر اولاد عیانیه مقدم اند و همچنین بر اولاد افعال عیانیه علائیه عیانیه مقدم و تاخیر است
اما سید اولاد عیانیه از اینها قاضی است با آنکه اولاد عیانیه و عیانیه عیانیه با اولاد عیانیه علائیه عیانیه است و اگر
باشد و در نهایت است که از اینها که اولاد عیانیه و اولاد عیانیه است و همچنین بر اولاد افعال عیانیه علائیه عیانیه با وجودی که ازین

صنف اول و صنف رابع

صفت اولاد دیگری را تحقیق نیست مگر در صورتی که این علم اعمیانی با علم علایقی یافته شود این علم صاحب علم مذکور خواهد بود
 اما علمای ایشان نوشته اند که اگر این هر دو حال بهم باشد این علم اعمیانی محسوب شود و انتهی اگر تساوی آن در بین قوت و تربیت
 در صورتی که یکی از عصبیه است بهم قدم باشد و چون خود دانشا عشریه عصبیه است معتبرند نه از نه و آنها عصبیه است و تقدیم و
 تأخیر و غلی نیست پس اگر دختری بود از علم وانی زبان عملش را قدم بود و یک صورتیکه هر یکشان به وجهی است
 از بنو لامعیان به و از بن هر دو علم اعمیانی به مگر علایقی است آنانی پس و مال در صورتی که هر یک دارد و دانش قوت
 این مثال صورتیست که ذوی الارحام در قریب قوت و تربیت تساوی باشد مگر یکی از این دو عصبیه بود صورتیست که اگر دختری
 از علم و پسری از علم نیست باشد پس آن دختر از بن پس قدم است لکن صورتیکه هر یک از علم و علم و جهت قریب بنو لامعیان باشد
 که در صورت قریب با و دانشان قوت قریب آنها ساویست لکن چون بنت العلم ولد عصبیه است بر این علم که ولد ذی علم
 و میراث تقدم دارد و نزد دانشا عشریه الی اثباتا و در این منقسم گردیده اند با هر یک از علم و علم با و دانشا منقسم خواهد بود
 بعد از این تقدم و قوت بیان کرد که و اگر از بن هر دو یعنی علم و علم عیانیه است مگر آن و یکی علم علایقی است این
 مال را در صورتی که نفس با برود که قریب و قوت را پس این علم اعمیانی به نسبت علم علایقی تقدم دارد و بالاتفاق بنو لامعیان
 او میل نصیب این عیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس و لویت حاله علایقیه برخلافه انصافیه که ولی با آن ولد ذی علم
 است بر ثانیه آنکه ولد و ارث است قسم دارد و چنانکه گذشت سه در قریب و قوت است هر یک و در براد و ابوارش ترجیح و پس علم
 بنو لامعیان به اقدام از نسبت علم لاب میدان و چون و ابیان نمود که به نسبت اعمیانی بودن و علایقی بودن علم قوی القریب
 مستحق میراث میشود و الا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قریب اگر قوتی هر یک است براد و ابوارش از ترجیح باید داد
 اگر یک از ذوی الارحام صا قریب باشد و دیگری لی بورش یعنی ولد و ارث بود و صا قریب بود و ارث ترجیح با بر یک از
 با و است که در دانش موجود است آن نسبت با و ترجیح ولد و ارث با و است که در دانش دیگری موجود است آن عصبیه باشد
 پس بنا برین هر علم اعمیانی به نسبت علم علایقی در میراث تقدم است بالاتفاق به این فریقین چنانکه گذشت سه در بعضی که نسبت
 اینهم که میراث و ارث است تقدم و پس مال را بود و تنها و تحقیق نسبت علم لاب با اینجا یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القریب
 و ولد و ارث ترجیح دارد اگر چه به بعضی شایع است که در میراث نسل و ارث از مطلق است پس این علم اعمیانی به نسبت علم علایقی
 مال شریک است نسبت علم علایقی مستحق است سه و قریب ساویست الا مختلف چیز قریب با و اعتبار عصبیه قوت و نمایند
 صورت و دو ثلث حق چیز است که یک شان قریب با و است و معتبر فرقی او را بن و مقسم قوت و نسبت آن به معتبر
 پدر وانی به قوت نسل و ارث فانی به حال حکم اختلاف چیز قریب با و میکند و میگوید که اگر در قریب با و است که در قریب
 مختلف است که بعضی از بنو لامعیان و بعضی از بنو لامعیان در صورتی که اعتبار عصبیه قوت نمایند یعنی بنو لامعیان که از اب
 ذوی الارحام بود که یکی از عصبیه است و دیگری از علم اعمیانی است و قوت قریب با و است پس علم اعمیانی به ولد خسران

20

نورالدين
نورالدين
نورالدين

از این نامه است و از آن حق نیز بدی که از ایشان می خیزد و در این حق نیز ما را بر سر هر یک از اینها

بوندی و غیره نماید بدین اینها باشد و هم اتحاد حکم و لایا نیابا و اولاد و غیره و قوله که والدین بیان جنسی شکل و در شمار
 شکل از جنسی به گاه مردش شمار و گاه انثی به گونگیایش نسبت از مرد و هم بود زن شمار باید که در هر دو صورت از زن
 و زن شمار مرد و زن به هر که از مرد و زن به محجوب به گونی جای جنسی اش منسوب به حال بدنه تا جنسی به گونگیایش
 جنسی را در رفته چون اکثر صحابه بدین به صاحبین نام عظم دین به گونگیایش نسبت به جنسی به خط جنسی است نصف بول انثی
 چون حکم زوی الارحام فراغت حاصل گردید با حکام جنسی شکل مشتعل شد باید دانست که جنسی شش است از جنس
 البلق یعنی نرمی اندک است چون جنسی این صفت موجود است اندک باین نام سیمی که دیده شکل از آن گویند که انسان منجمد
 وزن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معام اندیش اش شکل بعضی شش به گونگیایش که در از جنسی شکل
 که اگر زنی و مرد هر دو دارد یا یکی از اینها ندارد و صورت ثانیه نزد اما نیمه عدد جنسی نیست محسوس موقوف حکم و در صورت
 ذکور شش ثابت ثوبا انوثت لکن نزد اهل سنت می از جنسی است پس هر چه از ذکور شش انوثت جنسی به حجات شرع عقیده باید
 و حکم و می شش بای قیامند اگر که مردی شش آن باشد از حال شمارند و اگر که زنی منجمد بول بود و زنا دارند و اگر که مرد و زن
 بود اعتبار آن نیست که بول از آن و لا برآید این جمله متفق علیه بین الفریقین است و بصورت علم است بول از احوالات جنسی
 مقدار بول را بر هر چه اعتبار کنند از جنسی شکل شمارند علما می اما میانه از قطع بول معتبر نشده اند و بصورت تساوی بعضی از اینها
 بعمل بالقرع رفته اند و بعضی شش و در بعضی از آنها که در و پهلوی و در بعضی صورت تساوی عدد هر دو و منجمد زن شمارند و بحال جنسی
 مرد انکارند و لابد این اشکال اشتباه جنسی را بدین نوع رفع نمایند که اگر شش بول محسوس شود و می گردد و می باشد که در صورت
 و اگر شش نسوان پستان آرد و حاضر شود و حاصل کرد و زن است با بول که زن یا نیکه که در شش یا انوثت و می تحقیق نشده و در شمار
 جنسی شکل نماید و در هر گاه وی در سکن شش بی شکست و در صورت وی علما از اختلاف است تا علیه سیکه که اگر شش
 تر که کسی جنسی شکل باشد از گاهی و دشمن کنی و گاهی زن بشتری به نظیر آن اگر شش جنسی زنی فرض کنی که حصه آن زن مرد و یک
 و آنجا فرض کرده شود کمتر باشد جنسی از زن را باید کرد مثلا یک پسر دیگر و در شش است جنسی از زن شمرده نصف حصه
 خواهند داد و اگر حصه مرد یک شش جنسی گیریم کم از زن است جنسی از مرد و شمرده است شش و ج و مادر و از اخیا و جنسی لا با نیجا
 جنسی را باید گرفت مسئله شش است سه بر وج و یک مادر و یک برادر اخیا و یک حق حصه است بجنسی باید داد و اگر
 جنسی از زن را بدست می سه سهام شود و مسئله حول بهشت کند به هر که از مرد و زن که اگر شش جنسی و در شش به گونگیایش که در شش
 گرد و در آن است بجا محجوب جنسی را باید دانست یعنی اگر شش جنسی زن باشد محجوب گرد و اگر شش جنسی مرد باشد محجوب
 و همچنین بجا جنسی اگر مرد و در انصیب محجوب باشد و اگر زن را انصیب کنی محجوب نباشد جنسی را آنجا مرد و شمار می چنانچه
 شش از احام خود هم و جنسی که شش همه مال به هم خواهد رسید و جنسی در عدد و حجات محسوب به محجوب خواهد گردید و همچنین
 اگر شش از یک بر عیانید یک جنسی لا گنبد است به مال از و حصه کرد و نصف زوج و نصف باخت عیانید به جنسی از و شش

بهره صورت طریق قبول معتبر دانسته در مثال گفته ام بالا یک پسر است نصف خردانه سه ربع است خفتنی
نیمه مرد و نیمه انثی و یک و دو ربع این بی بهره خشتی کی نصف نهی با الغرض مسئله هر صورت باید از نه ربع بشود
صحت این مثال صحیح مسئله است در صورتیکه در حق خفتنی باشد میگوید که در مثالیکه بالا گفته ام آن بی نیست و در
خفتنی است مسئله این یک است و صحیح و در صورتیکه در دست پس خفتنی است بی نیست که نصف هر دو نصف هر دو
زن بود چون اصل مسئله فریق این بی نیست که از یک نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر صیغ خفتنی است مسئله کنند
شش ربع میشود و در ربع خفتنی بر این فرض میگردد که ربع میشود آنرا نه ربع گرفته چهار از آن باین دو و بیست مسئله
و اگر تقسیم میان این بی نیست از سه کنی و دو باین یک بی نیست بی ربع صورت حق خفتنی یک نیم نهی که نصف با هرگاه سه
از آن مسئله این بی نیست شده از جنس نصف با یک و بر آن نصف که حق خفتنی است بی نیست نه نصف میشود آنرا
صحتی شمرده چهار باین دو و بیست مسئله تقسیم کنی الغرض این مسئله هر دو صورت حسب تقسیم ابویوسف جمله تعداد صحیح
میباشد و بطریق دیگر از تقسیم خفتنی بعضی نمای شنیده ام اختیار کرده اند سه مسئله است اما که نصیب بی خفتنی را به شمولش
و باره کن تقدیر که در شش که و گاه عرض کرد که در هر دو و حاشا التماس بر سه نصف هر دو و بر وجه خود و در مسئله
بشماره نسبت هر دو در ملاحظه داره حاصل ضرب یک و یک و دو در بیستانی توافق است که حاصل ضرب یک یک و دو
در تبارین گیری که هر چه در دست آید از اینها بشمار دو حال زن را از آنچه حاصل شود در ضرب بی نیست این تقسیم
فرقی که باید دانست که علمای این مسئله تخلف ابویوسف و حاشا التماس بیان کرده اند که تقسیم مثال مذکور بالا
زیر که قول شمس بخار ایشان نیست باندگنای بی بقاعده آن توان بر دکن چنان که کتاب اختلاف فقیهین
و در شش بی نیست است بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف جمله التماس اند و اکثر علمای ایشان تقیه محمد بن احمد
اختیار کرده اند از اینها ابویوسف و حاشا التماس و محمد بن احمد و حاشا التماس که در هر یک از اینها مسئله خفتنی اصل شود و حاشا التماس
تخلف ابویوسف و حاشا التماس و محمد بن احمد و حاشا التماس که نصیب بی را از خفتنی از آن فرایست شمول خفتنی و باره
باید نمود و در این و بار خفتنی را یکبار در زمره رجال اهل کرده و تقسیم مسئله فریقین باید بر خشت با و یک خفتنی زن را شش
تقسیم مسئله باید ساخت هر چه در دست آید در دو حالت خفتنی بر سه نصف هر دو و در صورتیکه در حق خود و بر تقسیم مسئله فقیهین در است
اعداد هر یک از این مسئله چهار بشمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه و اگر در هر توافق است که یک و دو در یک ربع کرده
حاصل ضرب بیستانی در صورت تبارین کل یک و دو در یک ربع نموده حاصل ضربش گیری یک ربع تقدر برستی بر طریقی
مسئله در دست و آید خواه حاصل ضرب فقیهین یا کل یک و دو در یک ربع نموده حاصل ضربش گیری یک ربع تقسیم سیام فرقی که گیری یعنی تقسیم مسئله از آن شماری سه
در مثال گفته در کمال به خشتی ابویوسف مال و لیکه حالت که او را ربع مال است حق یک خشتی مسئله را

44

[illegible]

است که شایان است که این قاعده بعینه قاعده است که در سایر مسائل که در این کتاب مذکور است
 به این طریق که کل را از دو کوشمار کرد و یکبار جمع نماید و بار دیگر کل را از آن کوشمار کرد و یکبار
 هر دو مسئله که نام نسبت است یکی ازین هر دو مسئله که نام نسبت است یکی ازین هر دو مسئله که نام نسبت است
 و اگر در میان هر دو مسئله توافق است فوق یکی را در کل دیگری نبرسانند اگر در میان هر دو مسئله که نام نسبت است
 و حاصل ضرب هر یک درین دو صورت است که توافق و تباین باشد

پس همایک از کورت او	حصه هر کس شایان شود	زن که هیچ کس از او نیست	در توافق بود و تفویض است
بعد از آن حصه نوشت گیر	زن که هیچ حالت ندارد	یا توافق است اگر	حاصل هر یک در دو حال نکر
دو برابر شایان نصیب او	هر چه کمتر بود ازین هر دو	فصل بر واری که در هر دو	مستحق بود و تفویض است
همه باقی پس از ظهور ولد	و ده بوی که همه بخش باشد	و توافق است بعد از آن	باقی را با واریان برسان

چون از قاعده و تفویض مسئله فراخ حاصل شد بطریقه استخراج مساها هر دو حالت بیان میگرداند که در این مسئله همایک
 مسئله ذکر شد که در هر یک از این دو حالت که در این مسئله بیان شد هر دو مسئله که نام نسبت است
 و اگر میان هر دو مسئله توافق است و تفویض است این مسئله که نام نسبت است ازین مسئله که نام نسبت است
 از هر دو مسئله که در هر یک از این دو حالت که در این مسئله بیان شد هر دو مسئله که نام نسبت است
 کنند و حاصل ضرب هر یک در دو حال را محاسبه می نمایند پس هر واری ازین هر دو مسئله که نام نسبت است
 زائد بر واری که در هر یک از این دو حالت که در این مسئله بیان شد هر دو مسئله که نام نسبت است
 از هر دو مسئله که در هر یک از این دو حالت که در این مسئله بیان شد هر دو مسئله که نام نسبت است
 مال است که در هر یک از این دو حالت که در این مسئله بیان شد هر دو مسئله که نام نسبت است

گر ز شخصه باشد که خست	هم زن حامل و اب و مادر	گر بود کل در شمار مرد	صحت از نسبت چهار باید کرد
و بود در شمار است	صحت از نسبت هفت دان	و تفویض یک یک دیگر	و دو مسئله که نام نسبت است
بدی نسبت چهارین حاصل	حصه کمتر زن حامل	هر یک والدین برسان	همی دو مسئله که نام نسبت است
سینه ده هم ده حق و خست	که چنان است حصه کمتر	یکصد و پانزده که بیانند	منقسم بود و تفویض است

هر گاه در میان اب و مادر و تفویض مسئله حل پیدا نشد مثالی بر آن وضع بیان کرد که اگر تفویض دو مسئله که نام نسبت است
 مانند پس اگر کل در شمار و اب و مادر و تفویض مسئله که نام نسبت است چهارین باید کرد و دو مسئله که نام نسبت است
 هر یک ازین هر دو مسئله که نام نسبت است اگر تفویض مسئله که نام نسبت است چهارین باید کرد و دو مسئله که نام نسبت است
 و اگر در میان هر دو مسئله که نام نسبت است تفویض مسئله که نام نسبت است چهارین باید کرد و دو مسئله که نام نسبت است

که از اقرار یا اشیای او کسبی زنده ماند و همچنین دست و نظایر او را و بعضی محمد بن گومیند که چون از وقت تولد نو سال بلا نقیصه
وزیر اوست بگذرد حکم برگشتن او را باشد و علماء بر همین قول اخی فتوی داده اند و چند بابی در کتابهاست از فقو و اختلافی است
درست از چهار سال و ده سال و نو دس سال و یکصد و بیست سال و این شهر و احوط انتظار تا آنجا نیست که اشیای او
اقرارش زنده نماند سه سال منتظر جمعی از علماء و ده و شصت و هفت و هشتاد و نود و یک سال و هشتاد و نود و یک سال و هشتاد و نود و یک سال
چونکه در مدت نشاء حاضر و حکم برگشتن شرع صادر و به مالش آن و ارثان او و بر نده که دم حکم بر عمر خورد و به و مالیکه
موقوف به ساز بر و ارث کسی مصروف که کمتر و کمالی و منتقد و مال و جیره و وقت بود و بعضی جمعی از علماء علی مقام مسلم
مفقود را بر جا و امام وقت قاضی عمر موقوف و شصت و اندک هرگاه حاکم وقت بود که تا ایندست اشیای مفقود زنده نتواند ماند
مالش بر ورثه او تقسیم نماید و بعضی است ندب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگر چه بر اجتهاد و امام موقوف داشته اند
مال مورتان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حل بر کسی که مفقود صاحب
خواهد بود آنکس محجوب نخواهد گردید و خواهی چه مان یا پنج نصیبان بپوشد و دیگر اقل نه یا بیست خواهد بود و هرگاه که مفقود در دست
انتظار حاضر شده حکم برگشتن از طرف حاکم شرع صادر گردد و مال ذاتی مفقود در آن ارثان مفقود خواهند بود و وقت حکم
برگشتن عمر بر بخورند یعنی زنده اند و مالیکه از ترکه مفقود از ترکه مورتان موقوف بود و بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او
مال بند کور بر مفقود موقوف و بعضی آن مال را بپوشد مورتان پسند با اتفاق بین الفرقین مانند حل که اگر میت پیدا شود
بر اشیای زنده نماند و بر ورثه موجود بدیند سه اصل تصحیح مسئله که در آن به است مفقود و اشیای نسیان و زنده مفقود را بپوشد
از تصحیح مسئله عمل به بعد از آنش گرفته از اموات و با تصحیح کتب سجال و وفات به نسبت هر دو مسئله بنگرد و تصحیح عمل به
یعنی قاعده تصحیح مسئله که احدی ورثه در آن مفقود و همچنین است که اولاً مفقود در زنده فرض کرده تصحیح مسئله عمل آرد و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله سجال و وفات مفقود کند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضربین هر دو مسئله
با هم تصحیح مسئله اخیر مثل حل شمار یعنی بصورت تامل و تداخل گفتاری و با کثر نمایند و سجال توافق و تباین هر دو مسئله
وفق کی در کل گیر کی در کل گیر می ضرب نموده حاصل ضرب تصحیح مسئله شمارند پس هر چه بر کس از مسئله وفات
مفقود رسیده در وقت مسئله حیاتیات کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتیات یافته در وقت مسئله وفات
یا کل آن بر نرند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر یا بپوشد باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
طوری حالش هر که مخفی قییه موقوفه باشد برای بدیند با اتفاق بین الفرقین شمارنی هر دو زوج و دو احوط میان
و یکسای عینی مفقود گذشت بتقدیر حیاتیات مفقود و بپوشد نصف که فرض زوج است مسئله از و با یکی حق زوج و یکی حق باغ
و تباین است و چون این یکسای بر کس لیه است مقیم نیست و روست در اصل مسئله ضرب کرد و تصحیح از هشت نماید چهار زوج و دو
و یکسای احوط است و بر فرض آن تا منتقد و با اختیار نصف یا ثلثین حق خواهد بود مسئله از شش باشد و عول بدینست پس تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از چاه و شش که حاصل ضرب مستقیماً مسئله بر دوازده بر آن فوج از مسئله حیات چهار بود
 بعد از شش مسئله وفات است و شش حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود و بعد از شش فوج حیات است و چهار
 میشود و همین اقل است که بجز نه بر یک بر دوازده و اینست از مسئله حیات دو بود و بعد از شش در مسئله وفات چهار بود و میشود و برای آنکه
 از مسئله حیات چهار بود و بعد از شش در مسئله حیات می دو میشود پس چهارده که اقل است تباین است آنها داده شود و بی چهارده
 از بیج با انتظار منقود نگاه دارند پس اگر نبردگی منقود پی بر نبرد زوج را چهارم باقی وی بر بند که بیست و شش است کل بوی
 و چهارده باقی مانده حق منقود دارند و اگر حکم موت منقود نفاذ یا بزوج را چیزی نماند بلکه تمام حیده و قوه نیز دو
 سپارند و تزداد ایا بهر صورت مسئله از دو بیج از شش باشد چهار از آن زوج دهند و در حق منقود دارند و تباین
 رسانند و بصورت ظهور موت منقود و حقه منقود بحالت نبودن و ارثی دیگر غیر این چنین است این رسد بیان هر قدر
 میرود و کشته گشت و مرتد یا یک محقق بدار کسب شود و کسب اسلام و ردش هر دو و دان حق و ارثان مسلم او و
 مذبح جابین است همین یک لیک نزد امام عظیم دین به هر چه کسب و حال رقت است و قوه منقود است یا کسب
 شافعی گفت است بیت المال به موضع مال کسب هر دو حال به هر چه بعد محقق کسب نموده فقهی بالاتفاق خواهد بود و
 مرتد است که از اسلام برگردد و بعد از آن کلمات کفر بر زبان آورد و حکم مرتد است که اگر مرتد بحالت ازدواج و یا از دست
 کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار محقق شود و قاضی اسلام حکم محاق آن بدار بر بنیاد پس آنچه در حالات اسلام و کسب
 ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق و رفته مسلم و است همین است و مذبح جابین هم از آن است لیکن در این علم فقه
 ابو حنیفه مرتد هر چه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال است هر چه در حال اسلام کسب کرده بود
 لا بد حق و رفته مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال است پس مال
 مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد محقق بدار کسب نموده است آنهمه اتفاق امام عظیم و جابین شافعی
 رحمهم الله فی یعنی عینیت مسلمانان با او بورش او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود و آنچه مرتد راست در
 هر حال به وارث مسلمین و آن مال یعنی مالیکه زن مرتد مالک است در هر حال ای خواه در حال اسلام نموده
 یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش و ارثان مسلمین و آن مال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و جابین و شافعی و قوه فقه
 مرتد و مرتد است که بر مرتد بعد از او تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد و فیهما و رینه او یکشنبه پس حکم فوج
 مستند بر ردت است که بجز در ردت مالک گردید که از بیجا است که کسب و حال ردتش نزد امام ابو حنیفه و جابین و شافعی
 اگر چه و ای یونان اش از کسب هر دو حال لازم بود مرتد اگر از ارتداد برگردد و حکم قتل نیست بلکه او را حبس تا آید
 نماید یا بمیرد پس کسب هر دو حالش از مالک باشد بجز او مسلم او رسد اگر مرتد محقق بدار کسب بشود حکم انش و مال
 مرتد کیست چون از بیجا رشت مرتد و مرتد هر دو و رخت تباین و ارثیت هر دو و رخت تباین هر دو و رخت تباین هر دو و رخت تباین هر دو و رخت تباین هر دو

مسئله از دوازده فوج
 است و مسئله
 چهارده
 است

2000/15
100



1915/529

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

--	--	--	--

